

The University of Kashmir, Iqbal Library

Call No. — — — —

Acc. No. — — — —

[illegible]

1. An overdue charge of 10/20 Paisa will be levied for each day, if the book is kept beyond the date stamped above.
2. Writing / Marking on the pages of a book with ink or pencil, tearing or taking out its pages or otherwise damaging it, will constitute an injury to the book.
3. Any such injury to a book is serious offence. Unless a borrower points out the injury at the time of borrowing the book, he/she shall be held strictly responsible for it.

cont.

۶

مَدَنِيَّةُ اللَّهِ لَا فُتَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

حسب ما يشاء جناب جی محمد سعید صاحب جرکتب کلکتہ خلاصی لؤلہ نمبر (۸۵)

۱۹۲۹ عیسوی
سَالِ الْعَالَمِينَ
۱۳۴۸ ھجری

باہتمام نیازمند محمد شفیع ابن عیال جناب حاجی محمد سعید صاحب غفرلہ اللہ الواسع

مَدَنِيَّةُ اللَّهِ لَا فُتَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

ترجمہ کی عمدہ دستی کتابیں ملنے کا پتہ المشتر حاجی محمد سعید صاحب جرکتب کلکتہ خلاصی لؤلہ نمبر (۸۵)

وسه باب و خاتمه مرتب ساخت تا پخته مغزان محفل دانش و بیش را در تحقیق الفاظ و تدقیق معانی
بکار آید و نویسد بکان مکتب فرہنگ و ہوش را در اداسے الفاظ و فہم مضامین رشدی بفراید
چون منصب مؤلف درین جمع و تالیف غیر از نقل ضوابط و قواعد از کلام اعزہ عظام و احکام کرام
براسے نفع گرفتن بتدیان امری دیگر نیست بکلمے **عَلَى الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلَاغُ** اگر توفیق
بقصورت و تنگی حوصلہ الطبع و تعرض پیش آید در حقیقت دست اعراض و انکار در امان تحقیق
اگر برزودہ باشد **اعَاذَنَا اللَّهُ وَ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ ذَلِكَ** و **اللَّهُ وَلِيُّ**
الرَّشَادِ و **عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ** و **بِهِ اِلْتِمَادٌ** مقدمہ مشترکہ چند مقدمات مقدمہ بدانکہ حرف
افزودہ و مبسوط موضوعہ براسے غرض ترکیب کلمات عرب است و نہ حرف است و ہر یک از این
حروف اسمی است معین کہ کسی جز اول او واقع شدہ مگر الف کہ ہمیشہ ساکن باشد و است و ابتدا
بساکن متعذر است لهذا اسم او ہمزہ مصدر کردند و ہمزہ اسم مستحدث است در اصل وضع
امزہ بود بقیاس انسانی حروف دیگر چون ہمزہ را در رسم الخط نزد عرب صورت معین
نیست گاہی بواومی نویسند چنانچہ ہذا جزوک و گاہی بالف چنانچہ رایت جزاک
و گاہی بیا چنانچہ نظرت اسے جزوک و نزد فارسیان وجود مقرر نے قدما بحت اشعار
برین بکتہ ہنگام تعداد حروف لای نافیہ اورکت است بجائی آن گذاشتند
لام الف او را خواندن خطاست و انچہ کہ بصورت ہمزہ در میان جمہور مشہور است
اختراع متاخرین است و بعضے بر آنند کہ خط مستقیم متحرک کہ از ادعوف ہمزہ گویند ابتدا

نیز در دن پسینا ان ۱۲

و نہ بانہا کہ در رسم الخط
یک جاری شدہ اند و گویند
علیہ السلام و نہ بدیدہ حروف
رأب و سکون و تنقاف و علامت
ججاج بن یحییٰ و نہ بدیدہ حروف
بعضے مشہور و بعضے در میان
رسم و کلمات جلوه ظهور کردہ
از پیشین حرف است و چون جمیع
حرف از ان حرف است و چون جمیع

از انکار تحقیق و قبح و عیب کردن
و در سحانہ اکار نام خدا است
بہمن حروف مفردہ لا حروف تہجی
جمل میگویند و ہر یک فی نفسہ معنی
عکسہ و تاثر ساجد کاہ و معنی
و موحی بر سر

نہ شروع کردہ شدہ ۱۲ لعلہ الفش بہاے ہوز بدل شدہ صہ نظر کردم جانب جزہ تو ۱۲ خط باریک مخفی ۱۲ صہ گروہ بزرگ از مردم ۱۲

بضرورت در شعر یک دو کلمه استعمال کنند جائز بود مقدمه هشت حروف در پارسی نیاید چنانکه شرف الدین
 علی گوید قطعه هشت حرف است آنکه اندر پارسی ناید می: تا نیا موزی نباشی اندرین معنی
 معاف ^{بزدی} پشش نواز من تا کلام است آن حروف و یاد گیر تا و حاد و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین
 و قاف مقدمه چنانچه در کلام پارسی هشت حرف که در مقدمه سابق مذکور شده در نیاید مخصوص
 بعربی است همچنین چار حرف دیگر که چ و پ و گ و ژ باشد خاصه لغت فارسی است در کلام عرب
 بے ثقل و بحر دیگر مستعمل نشود شاعر گوید مثنوی حرف مخصوص پارسی شد چار: چ
 و پ و گ و ژ ^{دل کردن} مختار: در کلام عرب بغیر بدل: نشود هیچگاه مستعمل: پس کلام عربی بر
 بست و هشت حرف در زبان فارسی مبنی بر بست و چار حرف باشد و در شرفنامه مذکور است که
 شش حرف که ثانی مثلثه و حای حلی و ذال معجمه و ضاد معجمه و عین مهمل و فاء با در ترکی نمی آید
 چنانکه شاعر گوید رباعی آنچه بود به ترکیش بدل: هشت شش حرف ای ستوده گل: تا و حاد
 ذال و ضاد و عین و فاء گفتش یاد کن مثل مهمل مقدمه نکته اختیار بست و هشت حرف در
 کلام عرب که استیفای اقسام اعداد از مفردات و مرکبات امتزاجیه و غیر امتزاجیه
 باشد اقتضای آن می گند که همگین سی حرف باشد لیکن عوض دو عقد حائل ضروری
 که بست و سی باشد دورا کم کردند و تنبیه بر استیفای اقسام اعداد بحسب اشعار است بر نیکی
 مسمیات این اسما از قسم اول است و اسامی از قبیل ثانی و ثالث ^{آگاه کردن} مقدمه چار حرف
 مخصوص لغت فارسی را که در نقل بمنزله هشت حرف بودند قایم مقام آن هشت کرده در کلام
 فارسی بست و چار حرف الکتفا کردند و شاید که اختیار بست و چار حرف جهت مطابقت

۱۰ بدانکه ده را بدین سبب عقد حائل ضروری نگفته که عدد ده مشترک است با مفرد و مرکب مفرد بدان جهت است که مفرد است بذات خود
 و با عدد دیگر ترکیب نیافته و مرکب بدان معنی که جمیع عقود اعداد و بار بسته است مانند آنکه د و ده بست میشود این عقد اول زیرا که اول عقد با پیوسته و عقد
 دوم سی که دوباره بدو پیوسته علی هذا القیاس ۱۱ سوال چرا عدد کم کرد جواب که بست و سی از عقود بود و در اقسام حروف عقود منوع
 نشده بنا بر آن عوض عقود مذکوره دورا کم کردند تا درجات اقسام موافق باشد ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲

روز قیامت ۱۲

الف و صا کنت
 که اگر در اول لغاتی که بے الف
 موضوع شده باشد در آن اختلاف در معنی آن
 راه نیابد ۱۲ اشکره بکسر اول و کاف و بفتح برای قوت
 حرفان شکاری را گویند مطلقاً و بعضی گویند مرغ است شکاری
 از جنس باشد لیکن از باشد کوچک تر بود و آنرا پیغوغ خوانند ۱۳ بے اشتم
 بفتح اول و ثانی و لام و سکون ثانی و میم بمعنی تنزی و غلبه و زور و تعالی
 کردن باشد کس و زدن شرف را فروان کرده است ۱۴ اشکره بکسر
 مشهور است گویند این شرف را فروان کرده است ۱۵ اشکره بکسر
 اول و کاف فارسی بر دزدان شخوات بنیاد و خوش آیند را گویند بکسر
 اول بمعنی سبط و قوی دگنده بزرگ باشد و بمعنی
 نشان شوکت و حشمت هم آمده است ۱۶ اشکره بکسر
 نام باد شاه ترکان و کنایه از بکار به راه و زور
 هم هست

[illegible]

و بعضی گویند هر الف مقصوره را ممدوده خواندن نیز رواست چون اچار و اچار و اما س و اما س
و آماده و آماده نظامی گوید میت از اچار با هر چه باشد عزیز تر از ترنج و به و نار و نارنج نیز +
و بعضی بر آنند که الف ممدوده در اول شنا بر لے افاده معنی اسم فاعل است یعنی شنا کننده خسرو
گوید میت ^{بمعنی} بوی که ماهی دوم در هوا + ماهی چوبین باب آشنا + خواجه حافظ گوید میت کشتی شکستگانیم
لے باد شرط بر خیز + باشد که باز بینیم آن یار آشنا را + یعنی آن یار شنا کننده را و این بر تقدیر است
که در مصرع اول لفظ شکستگانیم باشد اما در صورتیکه لفظ شکستگانیم باشد چنانچه در بعضی نسخه
مندرج است آشنا بمعنی دوست خواهد بود پس بر لے الصاق و صله یعنی بر لے ربط دادن
فعل به اسم آید چون گزشتیم بزم و گفتیم بزم و برای سببیت آید چنانچه رتم بملاحظه دشمن معیت مثل آنکه
رتم بفلان و ظرفیت مانند این که بخانه خود رفت گویشگر رفت و به بلده کابل رفت یعنی بطرف خانه
خود رفت و بطرف لشکر رفت و بطرف شهر کابل رفت و قسم چون بخدا رے رب العزة برای توسل و
استعانت بچیز چنانچه بالنون و الصاد بالنی و الاله ماجد جانی گوید ایات خداوند ابریران
جوان بخت + بود تا آسمان چتر و زمین تخت + فلک با چتر او در چای پوسی + زمین با تخت او
در خاک پوسی + و بمعنی بر موجد گوید میت عرفی کن در حیات زن + مشت آبی بروی غفلت
زن + یعنی بروی غفلت زن و زائده چنانچه بخور و بزن و بده و نیز زائده میشود در جایکه بعد از کلمه که
بمتصل است لفظ دریا بر باشد سعدی گوید میت بدریاد منافع بشمار است + اگر خواهی سلامت کنایه است
یعنی در دریا منافع بشمار است سوزنی گوید میت قهر تو بر اعدای تو مشوم تراید + چون تاختن رستم سگزی
به پسر بر سر و بمعنی برای آید سعدی گوید میت هر که آمد عمارت نو ساخت + رفت و منزل بدگیری برد +

و بعضی گویند هر الف مقصوره را ممدوده خواندن نیز رواست چون اچار و اچار و اما س و اما س
و آماده و آماده نظامی گوید میت از اچار با هر چه باشد عزیز تر از ترنج و به و نار و نارنج نیز +
و بعضی بر آنند که الف ممدوده در اول شنا بر لے افاده معنی اسم فاعل است یعنی شنا کننده خسرو
گوید میت بوی که ماهی دوم در هوا + ماهی چوبین باب آشنا + خواجه حافظ گوید میت کشتی شکستگانیم
لے باد شرط بر خیز + باشد که باز بینیم آن یار آشنا را + یعنی آن یار شنا کننده را و این بر تقدیر است
که در مصرع اول لفظ شکستگانیم باشد اما در صورتیکه لفظ شکستگانیم باشد چنانچه در بعضی نسخه
مندرج است آشنا بمعنی دوست خواهد بود پس بر لے الصاق و صله یعنی بر لے ربط دادن
فعل به اسم آید چون گزشتیم بزم و گفتیم بزم و برای سببیت آید چنانچه رتم بملاحظه دشمن معیت مثل آنکه
رتم بفلان و ظرفیت مانند این که بخانه خود رفت گویشگر رفت و به بلده کابل رفت یعنی بطرف خانه
خود رفت و بطرف لشکر رفت و بطرف شهر کابل رفت و قسم چون بخدا رے رب العزة برای توسل و
استعانت بچیز چنانچه بالنون و الصاد بالنی و الاله ماجد جانی گوید ایات خداوند ابریران
جوان بخت + بود تا آسمان چتر و زمین تخت + فلک با چتر او در چای پوسی + زمین با تخت او
در خاک پوسی + و بمعنی بر موجد گوید میت عرفی کن در حیات زن + مشت آبی بروی غفلت
زن + یعنی بروی غفلت زن و زائده چنانچه بخور و بزن و بده و نیز زائده میشود در جایکه بعد از کلمه که
بمتصل است لفظ دریا بر باشد سعدی گوید میت بدریاد منافع بشمار است + اگر خواهی سلامت کنایه است
یعنی در دریا منافع بشمار است سوزنی گوید میت قهر تو بر اعدای تو مشوم تراید + چون تاختن رستم سگزی
به پسر بر سر و بمعنی برای آید سعدی گوید میت هر که آمد عمارت نو ساخت + رفت و منزل بدگیری برد +

و بعضی گویند هر الف مقصوره را ممدوده خواندن نیز رواست چون اچار و اچار و اما س و اما س
و آماده و آماده نظامی گوید میت از اچار با هر چه باشد عزیز تر از ترنج و به و نار و نارنج نیز +
و بعضی بر آنند که الف ممدوده در اول شنا بر لے افاده معنی اسم فاعل است یعنی شنا کننده خسرو
گوید میت بوی که ماهی دوم در هوا + ماهی چوبین باب آشنا + خواجه حافظ گوید میت کشتی شکستگانیم
لے باد شرط بر خیز + باشد که باز بینیم آن یار آشنا را + یعنی آن یار شنا کننده را و این بر تقدیر است
که در مصرع اول لفظ شکستگانیم باشد اما در صورتیکه لفظ شکستگانیم باشد چنانچه در بعضی نسخه
مندرج است آشنا بمعنی دوست خواهد بود پس بر لے الصاق و صله یعنی بر لے ربط دادن
فعل به اسم آید چون گزشتیم بزم و گفتیم بزم و برای سببیت آید چنانچه رتم بملاحظه دشمن معیت مثل آنکه
رتم بفلان و ظرفیت مانند این که بخانه خود رفت گویشگر رفت و به بلده کابل رفت یعنی بطرف خانه
خود رفت و بطرف لشکر رفت و بطرف شهر کابل رفت و قسم چون بخدا رے رب العزة برای توسل و
استعانت بچیز چنانچه بالنون و الصاد بالنی و الاله ماجد جانی گوید ایات خداوند ابریران
جوان بخت + بود تا آسمان چتر و زمین تخت + فلک با چتر او در چای پوسی + زمین با تخت او
در خاک پوسی + و بمعنی بر موجد گوید میت عرفی کن در حیات زن + مشت آبی بروی غفلت
زن + یعنی بروی غفلت زن و زائده چنانچه بخور و بزن و بده و نیز زائده میشود در جایکه بعد از کلمه که
بمتصل است لفظ دریا بر باشد سعدی گوید میت بدریاد منافع بشمار است + اگر خواهی سلامت کنایه است
یعنی در دریا منافع بشمار است سوزنی گوید میت قهر تو بر اعدای تو مشوم تراید + چون تاختن رستم سگزی
به پسر بر سر و بمعنی برای آید سعدی گوید میت هر که آمد عمارت نو ساخت + رفت و منزل بدگیری برد +

و بلند مقدار و اگر مفسور باشد برای مخفی برای اتمام کلمه و انتهای حرکت از مدغم او گوید بیت آن دوستگا
 خواجه دنیا که اعتقاد بے بندگیش دشمن خوشم چه دشمن یعنی دشمن کلام و گاهی معنی هر چه انوری
 بیت چه باشد مفسر زودی فرست که چون گریه بر سینه استاده ام یعنی هر چه مفسر باو مخفی چیز
 چنانچه گوید هر چه نباید و بستگی را شاید یعنی هر چیزی پس اگر بکلمه دیگر متصل نباشد برای مخفی با قبل
 مفسور یا و او مدوله با پیش مضموم در آخر و زیاده کنند چنانچه چه و چون و اگر بکلمه دیگر متصل باشد زیاده
 نکنند چنانچه برای معنی برای چه و گاهی بشین معجمه بدل شود چون کاج و کاش و نخ و نخش معنی شعله آتش
 و اخگر و زاله بدر چاچی گوید بیت مه بکند آورد سنبل زلفش پدید + نخچه پدید آورد آتش او دمدم
 زمرودی گوید بیت آتش عشق راز بس سوزست + آه شعله است و عم بود لختش و برای فارسی جو
 کاج و کاشر معنی درخت صنوبر از رقی گوید بیت یک چادری جوی پهن و دراز + بیا ویرانرا
 بیای کا شرح این حرف در فارسی نیامده هر جا که در فارسی زبان زد شود از تغییر جمع است که
 میخوهند فارسی را بخرج عربی تکلم کنند چون خیر و حال که در اصل بنزد هال بود گاهی لغین معجمه بدل شود
 چون سیخ و سیغ بمعنی چیزی راست مانند نیزه و ستون و تاخ و تاغ بمعنی درختی که آتش ج بآن از نیم
 دیگر بیشتر مانند عبری غضات گویند اقترانی گوید بیت آب است جود او دل خلق چون خویده چشمش جو آتش
 و تن خشک خشم تاغ + اسدی گوید بیت پیر از کوه و بشیه جریه فراخ + همه عود و بادام هم مشک تاخ +
 و بقاف چون چماق و حقیق و به با مثل خاک و پاک و خجیر و بجیر بفتح اول دیای معروف

کلمه است که بک
 از آن گویند در حساب
 عدو شست است که بک
 بر وزن مخفی است که بک
 باجه بنزد جاعه مخفی خوب و پسندیده از سر ج
 و نیز بفتح اول الحاح است خواجه زیاده و او مدوله با قبل
 بنه بک مثال زیاده و او مدوله با قبل
 شاعر معروف و او مدوله با قبل
 سر از او و او مدوله با قبل
 قاف صغیر خوانند

دشمنی دوست کام است که
 سینه فوسدن باد و ستان و بر باد افشان باشد
 و بمعنی مشغوفه و آن را که از جان اول یزد و در اندیش
 نام آمده است و بیابان بزرگ و نام گویند بر همان که بفرم در بی
 و درخت صنوبر و جازای معنی درخت صنوبر و جازای معنی درخت صنوبر
 درخت صنوبر و جازای معنی درخت صنوبر و جازای معنی درخت صنوبر
 زبان است باطن بیضا الفامت و نام
 در آتش

اور این خوانده انس غ این حرف در آخر بعضی کلمات زائد کنند چون گیا و گیاغ و چرا چراغ و گاہ
 بقاف بدل شود چنانچه چناغ و چناق و ایاغ و ایاق و یکاف فارسی چون لغام و لگام و غوجی
 و گوجی و گرجیان و غرجستان ^ف این حرف بجای بای فارسی آید چون جاماسف و گشتاسف نام
 پادشاه اصل جاماسپ و گشتاسپ ^{دلاست} بود شاعر گوید میت تو این تاج زد یافتی یادگار نه از شاه
 گشتاسف اسفندیار و بابای تازی چون زبان و زبان و میثالش گذشت و بوا و چون ^{فرجه} و رنج
 بمعنی زشت مسعود گوید میت در زاویہ و رنج و تاریکیم با پیرین سطر و خلقانم و وفام و و ام بمعنی رنگ امیر خسرو
 گوید میت کاغذ شامی نسبت صبح و ام آنکه شد آرائش صبحش ز شام + ق این حرف دلغت فرس
 نیامده و اگر یافته شود در اصل غین محم بوده یا کاف تازی چون قالیچه و قلندر و قندک در اصل غالیچه
 و قلندر و کند بود ک این حرف اکثر برای ربط آید زلالی گوید میت گوشه نشین گفت که ای نازنین
 واقعیت چنان چنین + و برای علت چنانچه فلان راز دم که مفسد بود و برای تفسیر
 چنانچه دیدم مردی که دوش همراه بود و بمعنی هر که سعدی گوید میت و گرشور آباد بسند خواب +
 که دارد دل اهل کشور خراب + یعنی هر که دارد و برای مفا جانی ناگاه عرفی گوید میت هر سوخته
 جانی که کشمیر در آید + گر مرغ کباب است که بابال و پر آید + یعنی یکایک بابال و پر آید و برای استفهام
 و آن بر سه قسم است انکاری که مقصود از نفی مضمون کلام باشد غنیمت گوید میت که میگوید که بر عزم
 سفر است + تفضل عاشق مسکین مکر است + و تقریری که غرض از اثبات و تقریر مطلب باشد انوی گوید

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

است ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶

یا آخر کلمه واقع شود و در خواندن آید ملفوظ گویند مثالش واضح است و اگر در خواندن نیاید معدوله خوانند چنانچه خورد و خورد و تو و نیز اگر با قبل و ضمیه خالص باشد و او معروف خوانند چنانچه خورد و نور و اگر خالص نباشد و او مجهول گویند چون کور و زور و نیز و او یک مکتوب شود و تلفظ در نیاید رستم است اول آنکه محض بیان ضمه باشد و اتمام لفظ زیرا که کلمه فارسی از دو حرف نشود اول متحرک دوم ساکن و آن در سه جا است بعد از تا و وال و جیم فارسی چون تو و دود و چود و دم و او یک جمعی آنرا معدوله نام کرده اند بدان جهت که از آن عدول نموده بحرف دیگر متکلم میشود و نیک تلفظ در نمی آید و بعضی و او اشباع گویند از پنج جهت که این و او بعد خای مفتوحه نویسند تا معلوم شود که فتحه این خالص نیست بلکه بواضع ضمه دارد و لفظ خویش بکسر خاشا دست و بعد این و او یکی ازین حروف ده گانه لازم است الف و این اکثر است چون خواب و خواجه و خوارزم و وال چون خود و راجون خورد و راجون خورد و حسین چون خوش و شش و چون خوش و نون چون اخوند و الو و و یا چون خوی ده چون خوله بمعنی کج و ناست ناصر خسرو گوید بیت آن پندها که لبست فلاطون پیشین + خوله شده است بیش کین کارین + و بای فارسی چون خوله بمعنی آبله و نادان نوری گوید بیت چو آن خوله در سبیل افکنده بادی + چون درویش خشک از ملاقات شانه + و دلیل بر فتحه این خارات اشعار قدماست سعدی گوید بیت پس پرده بیند عملهای بد + همون پرده پوشد بالائی خود پنهانی گوید بیت ماه مستور در شبستان خوش + خفته بر رو نیلگون مفرش + اما خرد بمعنی کوچک مقابل بزرگ بضم خایی و او است بوا و نوشتن خطاست

مغنی بوده بود ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

از تپ لرزه آمد ستوه ^۱ و فروگفت برداش ^۲ میخ کوه + خود این نیز زانداید چنانچه گوئی او خود مرده است
 او خود عجب جایست همی این نیز زانداید چنانچه همی رفتی و همی گفتی فردوسی گوید صرع همی رفتی و همی رفتی
 زمین ^۳ و گاه افاده معنی استمرار کند ار چون کشتار و دیدار و رفتار یعنی کشت و دید و رفت حکیم سنائی
 گوید ملیت ز دیدارت پوشیدست دیدار ^۴ به بین دیدار گردیدار واری ^۵ یعنی اگر دید و بینائی دار
 عارف کامل محقق واصل فردوس مکان شکر الله خان طاب الله شراه و جل اجنه مشواه در شرح بیت
 مثنوی مولانا ی روم قدس الله سره دیدار را بمعنی دید گرفته اند چنانچه حضرت مولوی میفرماید
 این سببها بر نظر پاید هاست ^۶ ورنه هر دیدار صنعتش را منراست ^۷ دیدار بمعنی بینش با صره بینا
 اینجا بمعنی با صره و قوت بینائی مناسب می نماید یعنی سبب با حجاب نظر هاست هر با صره و بینا
 لائق دیدن صنع اوست یں مثل نخست و نخستین و مه و مهین و کمتر و کمترین ^۸ ال چون جانان و بهار
 و جاویدان سعدی گوید ملیت درخت اندر بهاران بر فشانند ^۹ زمستان لاجرم بی برگ ماند ^{۱۰} و ازین
 قبیل است رخان غربتی گوید ^{۱۱} و در خان خوب ترا از غبار خط چه زیان ^{۱۲} که گشته است چو خورشید
 شهره آفاق ^{۱۳} چون گلرخا بمعنی گلرخ و گفتار و رفتا بمعنی گفت و رفت ب چنانکه گفت است
 چنانچه بالش و بالشت ^{۱۴} چنانکه خطش خوب می نویسد یعنی خط خوب می نویسد چون گیاه
 بمعنی گیاه چون زلوک و زلوبیانش گذشت ^{۱۵} چون پاداشن بمعنی پاداش بیان کلماتی
 که افاده معنی خداوندی کند ^{۱۶} چون مستمند و ارجمند و دانشمند یعنی صاحب است که علم و کلمه با
 وارج بمعنی مرتبه صاحب مرتبه و لفظ دانش مخصوص علم کار چون خدمتگار و ستمکار و گنهگار و در چو باجو

۱۰ بیاس فارسی که بمعنی ج و در بعضی نسخ
 خدا خاک او را دگر اند جاس ^{۱۱} خوشنودار کند
 بیاس فارسی که بمعنی ج و در بعضی نسخ
 از زبیدی ^{۱۲} غ ^{۱۳} لا بر اساسی قریب است
 دهم بمعنی چاره ^{۱۴} اسم آن ریشه

۱۵ در محاده فارسیان بمعنی
 در استعمال کنند همچو کلمات بیکی باشد
 در محاده فارسیان بمعنی
 در محاده فارسیان بمعنی
 در محاده فارسیان بمعنی

[illegible]

لقب بادشاه حسین از برهان و بعضی گفته اند لقب بادشاه ترکستان است
 و از نام بادشاه حسین از برهان و گویند «غیاث» لقب بادشاه ترکستان است
 و بعضی باند که بر بی عفتد گویند و از «غیاث» نامی می باشد و شین
 نوشته بر سر دفتر و او بعد از شین جمع و یک یک بر سر
 سر لوحه و لغات

و کمال و سپر را گویند و طره که بر سر دشت و در گذارند و فاش معرب است قص و فرمای از هر چه باشد و شبیه و نظیر مانند را نیز گفته اند اب ۵۰ این در نسخه

بند یوان گویند و این محض غلط است بیان کلماتی که افاده معنی اتصاف پذیر کند ناک
 چون غمناک و سهمناک گین چون شریکین و سهمگین و شکمین بن چون غمین اند و بن بیان کلماتی
 که افاده معنی نسبتی کنندی چون دینی و دشتی یعنی منسوب بدین و دشتی بن مثل سیمین و زرین
 آهمنین منسوب بسیم و زر و آهن ه چون یکساله و یک روزه و فرزانه و دیوانه اک چون مغانک
 منسوب بمنع و فغانک منسوب بفتح بمعنی بت ان چون پیران و ایران و کاشان انه چون ماهانه و
 سالانه و روزانه ان چون رمین بمعنی رنگین یعنی هر کین منسوب بریم و رچین منسوب برنج و جوشن منسوب
 بجوش یعنی حلقه و فچین منسوب بفتح بمعنی مرد بزرگ لب فردوسی گوید میت خروشان کابل همرفت بال
 فرد و شسته فچین برآمسته بال و ناصر خسرو گوید میت خداوندم زبانه روی کرده است سیاه و فچین
 و تاریک و دیگر و ویه چون راهویه پدر اسحاق محدث مشهور منسوب براه که در راه تولد شده بود و همچنین
 مشکویه شاگرد خلیل منسوب بشاک زیر که خوش خلق بود همچنین عمرویه که حدش عمر نام داشت و بابویه
 بیابا بمعنی پدر و بابا زیادت الف است چنانچه با و اقلب بای ثانی با و همچنین سیویه شاگرد خلیل
 نحوی منسوب بسیب زیر که خساره اش چون سب سرخ بود و بعضی گفته اند که اکثر سبب بازی میکرد
 بیان کلماتی که افاده معنی رنگ کنی چون وام و قام و پام و گونه و گون و چرده و چرت لیکن این
 دو کلمه بغیر از ترکیب بکلمه سیاه دیده نه شد چون سیه چرده و سیه چرت حافظ گوید میت آن سیه چرده که شیرازی
 عالم با دوست چشم میگون لب خندان دل خرم با دوست بیان کلماتی که افاده

در بیان کلماتی که افاده معنی اتصاف پذیر کند ناک
 در بیان کلماتی که افاده معنی نسبتی کنندی چون دینی و دشتی یعنی منسوب بدین و دشتی بن مثل سیمین و زرین
 در بیان کلماتی که افاده معنی رنگ کنی چون وام و قام و پام و گونه و گون و چرده و چرت لیکن این
 دو کلمه بغیر از ترکیب بکلمه سیاه دیده نه شد چون سیه چرده و سیه چرت حافظ گوید میت آن سیه چرده که شیرازی
 عالم با دوست چشم میگون لب خندان دل خرم با دوست بیان کلماتی که افاده

در بیان کلماتی که افاده معنی اتصاف پذیر کند ناک
 در بیان کلماتی که افاده معنی نسبتی کنندی چون دینی و دشتی یعنی منسوب بدین و دشتی بن مثل سیمین و زرین
 در بیان کلماتی که افاده معنی رنگ کنی چون وام و قام و پام و گونه و گون و چرده و چرت لیکن این
 دو کلمه بغیر از ترکیب بکلمه سیاه دیده نه شد چون سیه چرده و سیه چرت حافظ گوید میت آن سیه چرده که شیرازی
 عالم با دوست چشم میگون لب خندان دل خرم با دوست بیان کلماتی که افاده

در بیان کلماتی که افاده معنی اتصاف پذیر کند ناک
 در بیان کلماتی که افاده معنی نسبتی کنندی چون دینی و دشتی یعنی منسوب بدین و دشتی بن مثل سیمین و زرین
 در بیان کلماتی که افاده معنی رنگ کنی چون وام و قام و پام و گونه و گون و چرده و چرت لیکن این
 دو کلمه بغیر از ترکیب بکلمه سیاه دیده نه شد چون سیه چرده و سیه چرت حافظ گوید میت آن سیه چرده که شیرازی
 عالم با دوست چشم میگون لب خندان دل خرم با دوست بیان کلماتی که افاده

لفظ فارسی معروف منسوب بمنع که بمعنی عنقت و یک کلمه نسبت است در رساله حاجی مسطورت که بران منسوب با بر آنرا ایرن میگویند نام پسر فریدون است

معنی حاصل مصدر کندگی چون نخبندگی و خرسندگی و شرمندگی آر چون گفتار و رفتار و کردار بمعنی
گفتن و رفتن و کردن شش چون آموزش و بخشش یعنی آموزدین و بخشش کرد بیان
کلماتی که افاده معنی ظرفیت کند سار چون نمک سار یعنی جای نمک زار چون کارزار یعنی جای کارزار
چون رودبار یعنی جای رودستان چون ادبستان یعنی جای ادب دان چون قلمدان یعنی جای
قلم و نمک دان و سرمه دان یعنی جای نمک و جای سرمه و ند چون آوند که در اصل آب و ند بود یا
بواو بدل کردند بعد بحبت اجتماع و ادین یک و او را حذف کردند باب دوم در بیان قواعد کلیه و
فوائد جزئی قاعده ماقبل الف ساکن همیشه مفتوح باشد و در رسم الخط مابعد هرگز متصل نشود و مابعد
معروف و مجهول ضم بود و همچنین ماقبل یا را کسره بود و همچنین متصل نشود مابعد خود دان و ذال را و ذال
دو و در کتابت قاعده هرگاه بر اول یعنی که مصدر بالف باشد بای زائده میسم نهی و نون نفی
در آند الف را بیابدل کنند چون بفگن و بفگن و فگند و گاه این الف را حذف کنند چون بفگن
و فگن و فگند قاعده چون بر الف ممدوده که در حقیقت دو الف است بای زائده یا میسم نهی یا نون
نفی در آند الف اول را بیابدل کنند و حذف نه کنند مگر بصورت شعر چون بیار است و میاز ما
و نیا موزد که نمی توان گفت در وسعت کلام آراست و ما زما و نازمود و همچنین اگر کلمه دیگر بر الف
ممدوده در آند بیابدل کنند چون آسیاب که در اصل آس آب بود قاعده بای زائده که در اول
امر یا ماضی داخل شود حکم حمزه وصل دارد که در کلام عرب است یعنی مابعد او که بجای فاکلمه است
اگر متحرک مفتوح یا مکسور باشد بای مکسور در اول او در آند چنانچه بر و و بده و بدار و بگیر که در اصل و
وده و دار و گیر بود و اگر مضموم بود بای مضموم در اول او در آند چون بخور و بکن که در اصل خور و بکن و اگر

در این گویند و بجهت خوشه هاست انگور از آن میا و بزنند و در
دکوزه و امثال آن و بجهت سبزه و آن اندازند و بجهت دبل و بکن
مسند به گویند و بجهت شطرنج باشد و بجهت دبل و بکن
و آن بازی است مشهور و بجهت دبل و بکن و بکن و بکن
و بجهت اول

نخستین است که در این کتاب
مبنی بر اینست که در این کتاب
نخستین است که در این کتاب
مبنی بر اینست که در این کتاب
نخستین است که در این کتاب
مبنی بر اینست که در این کتاب
نخستین است که در این کتاب
مبنی بر اینست که در این کتاب

ساکن بود بجا بعد از نظر کرده همین دستور عمل نمایند چنانچه بستان و بستیز و بستر و بگذاشت و بگرفت
 و بسپرد و این حکم باستقرار ناقص مؤلف کلیه می نماید و اگر کلیه نباشد اکثریه خواهد بود و الله اعلم قاعد
 اشباع در لغت بمعنی سیر کردن است و در اصطلاح عبارتست از آنکه هر واحد حرکات ثلثه را که فتح و ضم
 و کسره باشد پیر بخوانند بحدی که حرفی از حروف علت که مناسب آن حرکت است بظهور آید
 یعنی الف از اشباع فتح و واو از اشباع ضم و یا از اشباع کسره چنانچه ماده و آماده و اچار و آجا
 و افتاده و او فتاده و آتش و آتیش و سائیس و سائیس سعدی گوید بیت او فتاده است در جهان بسیار
 بے تمیز از حمید و عاقل خوار + شاعر گوید بیت از بسکه تنم سوخته شد ز آتش فقرت + در خرقة بحر شعله
 آتیش ندارم + و از همین قبیل است چنان و چونان انوری گوید بیت دگرگی چونان که دانی نخته است
 همچو دیگر کارهای باقصیر قاعده اماله عبارتست از آنکه فتح یا قبل الف را بکسره میل دهند
 بطرز که الف صورت یا بجهول پیدا کند در تلفظ و آن الف در کتابت هم بصورت یا نویسد
 چون کتاب و کتب و رکاب و کرب سعدی گوید بیت نه هر جا که مبنی خط و لفزب + توانی طمع کردش
 و کتب و و این در کلام قدی شائع است و همچنین امین بکسر اماله آمن است بمعنی بی بیم و بعضی گفته اند که
 امین بفتح اول و کسر صفت مشابه است از امن برین تقدیر از باخن فيه خواهد بود قاعده
 چون دو کلمه را ترکیب کنند و آخر کلمه اول و اول کلمه آخر از یک جنس باشد یا قریب المخرج آخر کلمه
 اول را حذف کنند چون سپید یو که در اصل سپید و یو بود شرف گوید بیت در وضو کن بهیم استنجا
 دارم دست و روی بمن را + یعنی نیم من را در مصرع ثانی این بیت تعقید لفظی است کمالا یحیی و

در عربی شخصی را گویند که اسپ را نگاهدارد و تیمار و محافظت آن کند اب ۲۵ بفتح همزه با جیم موقوف بمعنی عزیز گرامی و صاحب
 قدر و مرتبه و سنده بمعنی صاحب و خداوند است و بمنی بے همتا و علیک گفته ایم آمده است ۲۶ شرح ۲۵ بالکسر هم مفتوح بمعنی بخوف تر و این اماله
 آمن است بفتح میم که اسم تفضیل از امن است و امین بالفتح و هم مفتوح بمعنی مبارک تر و جانب دست راست چه بر تقدیر معنی مبارک تر اسم تفضیل
 است از امین و بر تقدیر معنی دیگر یا خود است از امین که بمعنی دست راست است ۲۷ غیاث ۵۵ که آن واو و الف و یا است ۱۲ عده که از اشباع
 کسره یا پیدا شد ۱۲ عده که از اشباع ضم و او پیدا شد ۱۳ علامه اشرف الدین بخاری صاحب مقدمه الصلوة منظومه مشهور بنام حق ۱۲

بر ریادت و او بعد بغین خوش بر ریادت آن بخامی نویسد قاعده در فارسی ترکیب توصیفی ترکیب
 اضافی بر یک و تیره آید چنانچه غلام عاقل که هم میتوان گفت موصوف و صفت یعنی غلام چه طور غلام
 که خودش عاقل است و هم مضاف و مضاف الیه یعنی غلام کس که او عاقل است یا عاقل نام
 دارد لهذا مستقدمین از جهت تفرقه در آخر موصوف یا زیاده می کردند و می گفتند بر تقدیر و صفت
 غلامی عاقل سعدی گوید صفت تو که در بند خویشتن باشی؛ عشق بازی دروغ زن باشی قاعده
 و هرگاه موصوف بر صفت مقدم باشد حرف آخر موصوف را مکتوب خوانند چون مرد نیک اسپ کبود
 و هرگاه صفت بر موصوف مقدم باشد حرف آخر صفت را موقوف خوانند چون نیک مرد و کبود
 اسپ و همچنین مضاف اگر بر مضاف الیه مقدم باشد حرف آخر مضاف را مکتوب خوانند چون اسپ
 زید و تقدیر و عمر و اگر مضاف الیه مقدم باشد حرف آخر مضاف الیه را موقوف خوانند چون
 زید اسپ و عمر و تقدیر یعنی اسپ زید و تقدیر و همچنین جهان پادشاه و تیر انداز یعنی پادشاه
 جهان و انداز تیر قاعده صفت چنانچه برای بیان حال موصوف بالذات باشد و اگر صفت
 بحال موصوف گویند چون مرد خوش همچنین گاهی برای بیان حال موصوف باعتبار متعلق باشد
 چنانچه مرد خوش و که لفظ خوش بالذات صفت مرد است لیکن باعتبار آنکه مردی مرد است
 صفت مرد شده و این صفت بر موصوف حقیقی خود همیشه مقدم باشد و آخر او موقوف
 چنانچه جامه لعل فام و اسپ خوش رفتار و مرد سلیم طبع قاعده کلمه عربی که در آخر آن
 تایی تانیث باشد در املائے عربی بصورت ^{ساکن} ^{مفید} ^{آنها} ^{جمع} ^{در نیاید} ^{۱۲} نویسد اگر التباس کج در فارسی
 دراز باید نوشت گرد نوشتن بے املاست چون دولت و سعادت و نعت و شجاعت و شوکت
 بخلاف صلوة و زکوة که در فارسی هم بتای گرد باید نوشت قاعده چون انشاء الله تعالی در عبارت

۱۲ التباس کج در نیاید ۱۳

۱۴ و در سروری نوشته که عشق بازی مفعول دروغ زن است یعنی دروغ زن باشی عشق بازی را درین صورت یا عے عشق بازی

مصدری است و سبکه این معنی ندانست گفت یعنی در عشق بازی ۱۲ ۱۳ صفت بحال متعلق موصوف ۱۴ صفت آخر او ساکن ۱۵

موصوف حقیقی ۱۲ صفت آخر او ساکن ۱۳ لعل موصوف حقیقی ۱۴ موصوف حقیقی ۱۵

و اما با آما در غیر ذی روح هاست بیان فتحه را حذف کنند چون جامها و نامها و کلمات و احوال بگذرانند
 چون گرهها و زرهها و در ذی روح بکاف فارسی بدل کرده بالف و نون جمع کنند چون سردگاو و بندگان
 قاعده چون اشارت به انسان کنند او دوے گویند و چون بغیر انسان کنند این و آن و چون کلمه دیگر
 بر لفظ او دوے آرند بغیر انسان نیز راجع سازند لیکن جز در نظم نیامد شاعر گوید بیت شهرے که در
 عزت پیران نه شود؟ آن شهر محال است که ویران نشود؛ لفظ آن و این در افراد انسان نیز شائع است
 قاعده چون اشارت بمشارالیه قریب کنند این گویند و اگر اشارت بمشارالیه بعید کنند آن گویند
 شاعر گوید قطعه آدمی زاده طرفه معجونه است + کز فرشته سرشته و ز حیوان + گر کند میل این شود
 بد ازین + و ر کند میل آن شود به ازان + باید دانست که چنانچه اشارت بمشارالیه محسوس در خارج
 کند همچنین گاه اشارت بمشارالیه معقول متصور در ذهن نیز کند و حاجه حافظه فرماید بیت
 اینکه می گویند آن بهتر حسن + یار ما این دارد و آن نیز بهم + یعنی اینکه مردم میگویند که آن یعنی
 ملاحت دارد و او را از حسن بهترست یار ما هر دو دارد چون امر معقول نسبت با محسوس یک گونه بعدی دارد
 لهذا بلفظ آن که موضوع برای بعید است اشارت کرده و هم او فرماید بیت باروی تو آفتاب دیدم +
 خوب است و لیکن آن ندارد + بعضی گویند که آن بمعنی آن است اما در کتب لغت بنظر در نیامده است بیت حضرت
 خواجه حافظ بیت شاید آن نیست که موی و میانی دارد + بنده طلعت آن باش که آبی دارد + موی
 قول بعضی است که لا یخفی علی من ادنی درایه یوسفی گوید بیت این نامه کز دست فن انشا ب نظام +
 کرده خردش بدائع الانشا نام + بر تقدیری که خطبه الحاقیه نباشد یعنی این نامه که در ذهن
 معقول متصور است و تا حال بوجود نیامده و بر اے اشارت تشبیه و جمع اینان و آنان گویند

نیان ۵۴
 بیان آنکه در این کتاب
 از هر چیزی عبارت شده است
 و در آنجا که میگوید
 این کتاب را در این
 و در آنجا که میگوید
 این کتاب را در این
 و در آنجا که میگوید
 این کتاب را در این

۵۵
 این کتاب را در این
 و در آنجا که میگوید
 این کتاب را در این
 و در آنجا که میگوید
 این کتاب را در این
 و در آنجا که میگوید
 این کتاب را در این

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲

از آنکه لفظ هندی را بر صورت لفظ پارسی تغییر داده در عبارت فرس استعمال کنند چنانچه دال بمعنی
شاخ که بدال هندی است فارسیان دال بدال مطلق خوانند و همچنین تنگه و تکه لقب تائے هندی
بتامی شناه فوقانیه و زیادت نون و تله و تله لقب تائے هندی مکتوباتی مفتوحه و همچنین رای هندی را
در کلمه فارسی به رای فارسی تغییر دهند چون گهری بمعنی ساعت را گهری خوانند قاسم دیوانه گوید
بیت جان بده قاسم به پیش آن دولب + یک گهری کن جمله ایام را + و گاهی لفظ هندی را تغییر
در فارسی استعمال کنند حکیم سنائی گوید بیت لنگهنت گز ترا کند فربه + سیر خوردن تراز لنگهین به +
حیرت گوید بیت آفتاب از آتشم انگاره + صبح از چاک گریبان پاره + عرفی گوید بیت گیت
خوانت زهره باد او لکس رانت زحل + آبدارت ابرانیسان و خواست آفتاب عدا در فارسی بعضی الفاظ
بمعنی اضداد باشد چون سپوختن بمعنی بر آوردن و فرو بردن و فراز بمعنی بستن و کشادن سعدی گوید
بیت بروی خود در طماع باز نتوان کرد + چو باز شد بد رستی فراز نتوان کرد + یعنی بر خود در سخا
و بخشش باز نباید کرد و اگر باز شد بد رستی بند نتوان کرد یعنی بعد از آنکه نام کرم در مردم فاش و عیان شد
بخل کردن و امساک پیشه نمودن مشکل چنانچه جائے دیگری فرماید بیت نام نکویی چو بر شود بکوی
در نتوانی که به بندی بروی + و همچنین پرداختن بمعنی پر کردن خالی ساختن سعدی گوید بیت هر
آمد عمارت نو ساخت + رفت و منزل بدگرے پرداخت یعنی رفت و منزل برادر خالی کرد و همچنین تو ختن

[illegible]

شمار ذری ارغوان
 گویند آن سینه شاد و مست
 گرچه در عربی باینی الضمیر نامی استعمال کنند از انتخاب
 یکین فارسیان بیکون نامی شاره سیاره که بر فلک متخوب
 صحیح است بضم اول فتح نامی باشد جمع حائنه و سینی خاص و سینه خندنگاران و پر
 مزمل کشف ازغ
 و آن سخن است از انتخاب و طرح و لطافت و دراز شدن و جمع حائنه و سینی خاص و سینه خندنگاران و پر
 درخواورد فارسی تحقیقاً جمع خاص که مقابل عام باشد و مزمل و غیره ازغ
 مناز بود و کعبی حدنگار صاحب واحدی می آید از مصطلحات و غیره ازغ
 از انتخاب غیر و مزمل و غیره ازغ
 مسعود است از اسامی و آنکه که در کمال و در حد و در
 بلفظ مجلیس

معنی خواستن و گزاردن حکیم سنائی گوید **ملیت** به تیغ و سنان هر کجا کینه توخت پگه دل درید و گه
سینه دوخت + یعنی به تیغ و سنان هر کجا که کینه خواست رضی الدین نیشاپوری گوید **ملیت** ایاستوده
بزرگی که دام شکر ترا از زبان بنده تو توختن نمی داند + یعنی ادا کردن نمی داند + قاعده یک لفظ گاهی مفرد
و جمع هر دو آید چون مردم و دشمن سعدی گوید **ملیت** سگ اصحاب کف روزی چند پی نیکان گرفت
و مردم شد + غربتی گوید **ملیت** اے غربتی بایان زاهد کجا نشیند + او بند زهد و تقوی مامردم قلندر
سعدی گوید **ملیت** کو دشمن شوخ چشم و بیباک + تا عیب مرا بمن نمایند + و کسانیکه ازین تحقیق خبر ندارند
بیت سابق ازینکه **ملیت** از صحبت دوستان برنجم + کا خلاق بدم حسن نمایند + باشد لفظ دوستان را
که بصیغه جمع است دوستی بصیغه مفرد میخوانند و لفظ نمایند را نماید تغییر دهند با آنکه در هیچ نسخه معتبره یافته
نشده است و همچنین لفظ حور را که در عربی جمع حور است پاریسان گاهی مفرد استعمال کنند لهذا
شیخ سعدی قدس الله سره بالف و لون جمع نموده میفرماید **ملیت** حوران بهشتی را دوزخ بود اعراض
از دوزخیان پس که اعراف بهشت است + و گاهی جمع هم آید چنانچه مؤلف در مکه قصاید عرفیه
گوید **ملیت** شگفته یاد گلستان عیش تو ز انسان + که حور خلد تماشا کنند زان نگرش قاعده فعل دو قسم است
لازم و متعدی لازم آن را گویند که معنی آن بفاعل تمام شود مفعول را نخواهد چون نشستن استادان
که میتوان گفت نشست زید و استاد عمر و متعدی آنرا گویند که معنی آن از فاعل تجاوز کرده مفعول
تعلق گیر چون زدن و خوردن که میتوان گفت زد فلان بهمان را خورد بهمان نان را قاعده بعضی

[illegible]

کرد که میگفت "مشت تن یاران غار بودند
 مثل بود که بخت بود در قیامت حکمت الهی کاره خواهد
 در دوزخ" **۲** بفتح اول درخ و او در استخوان فایان گاه
 از سانه و یک گفت جان شیشه

افعال لازم و متعدی هر دو می آیند چون سوختن پیوستن وافرختن و پوشیدن و آمختن و نختن و شکستن و غیر ذلک فردوسی گوید **میت درید و برید و شکست و لبست + یلان را سر و سینه و پا و دست + فرخی گوید میت شکست رنگ رخت حسن در مید نهاست + بلی چو پر شکند مرغ بر پرید نهاست** قاعده چون خواهند که فعل لازم را متعدی کنند صیغه حال را از آن فعل بر آورده الف و نون ماقبل آخر او زیاده نمایند و همان دستور ماضی و مستقبل و امر و نهی از و اشتقاق کنند چون **نشستن و نشاندن و ساییدن و سایاندن و خفتن و خفاندن و رسیدن و رساندن و دانستن و داناندن و خواندن و خواناندن و نوشتن و نویساندن و بختن و بخراندن و رفتن و روباندن و غیر ذلک** اما آوردن متعدی آمدن نیست بر خود فعل علی حده است قاعده چهارده صیغه ماضی و مضارع که نزدیک متداول و متعارف است شش صیغه در کلام فارسی مقرر شده باین نمط که شش صیغه مؤنث غائب و حاضر بالتام ترک شده چه در فارسی مذکر و مؤنث یکسان است و از شش صیغه مذکر غائب و حاضر و صیغه ثنیه ترک شده چه در فارسی هر چه از واحد زیاده باشد در اعداد جمع است و دو صیغه واحد متکلم و متکلم مع الغیر بحال خود مانده و آن شش صیغه این است کرد و میکنند و خواهد کرد و واحد مذکر و مؤنث غائب کردند و می کنند و خواهند کرد و ثنیه و جمع مذکر و مؤنث غائب کردی و می کنی و خواهید کرد و واحد مذکر و مؤنث حاضر کردند و می کنید و خواهید کرد و ثنیه و جمع مذکر و مؤنث حاضر کردم و میکنم و خواهیم کرد و واحد متکلم مذکر و مؤنث کردم و میکنم و خواهیم کرد و ثنیه و جمع متکلم مذکر و مؤنث قاعده پانزده مانند که جمیع افعال متصرفه بر پنج گونه است ماضی و مستقبل و حال و امر و نهی ماضی آنرا گویند که بزمان گذشته تعلق دارد چون کرد یعنی در زمان گذشته و ماقبل آخر او همیشه ساکن باشد مگر در بعضی جا که

۱۵ بر وزن امان جمع یل است یعنی شجاعان و دلیران و پهلوانان و دلاوران و نام پهلوانی هم بوده نورانی که بر دست بیزن مبارز ایرانی کشته شد و او را یلان شان هم میگفتند **۱۶** که در شیند بعد حذف یا و نون الف و نون زیاده کرده علامت مصدر که دن است لاحق نموند نشان حال شد **۱۷** در سایید که صیغه مضارع است الف و نون ماقبل آخر که آن ریاست زیاده نموده بعد آن علامت مصدر که آن و نون لاحق نموند ساکن اند **۱۸** هر جا که مصدر حرفی بود چون زدن و شدن **۱۹** صیغه مضارع که شکر است میان حال و استقبال

متغذراست چون زود مستقبل آنرا گویند که بزبان آینده تعلق دارد چون خواهد کرد یعنی در وقت آیند
و علامت آن لفظ خواهد است بر صیغه ضمی که مختلف می شود بحسب اختلاف فاعل و حال آنرا گویند
که بوقت موجود تعلق دارد چون می کند یعنی در همین وقت و علامت آن دال ساکن است قبل مفتوح
در آخر آن داین سه قسم فعل را اخبار گویند و امر فرمودن باشد کسی را کاری چون بکن منی باز داشتن
از کاری چون بکن و علامت آن میم است و راول امر و این دو قسم را انشا گویند قاعده لغت نویسی
سه حرف بر یک ضمیر واحد متصل است **شش** - هم شین برای واحد غائب تا بر یک
واحد حاضر هم بر یک واحد متکلم و سه از بر یک تنیہ و جمع ندیدیم اول بر آئینیہ و جمع غائب
دوم برای تنیہ و جمع حاضر سوم بر یک تنیہ و جمع متکلم و همچنین ضمائر منفصل نر شش است سه بر یک
مفرد و سه برای غیر مفرد برای مفرد غائب او و برای مفرد مخاطب تو و بر یک متکلم من و بر غیر مفرد
غائب شان و برای حاضر شما و برای متکلم ما و باید دانست که شین اکثر در آخر اسما فاعله ضمیر غائب
چون اسپش و علامش یعنی اسپ او و غلام او و در آخر افعال معنی او را باشد چون زوش و شش یعنی زو
او را و گفت او را و همچنین تا در آخر اسما معنی تو چون اسپت و علامت یعنی اسپت و غلام تو در آخر افعال
معنی ترا چنانچه میگودیت و میدهدت یعنی میگودیت ترا و میدهدت ترا در آخر اسما و افعال فاعله ضمیر متکلم
دهد چون زرم و گوهرم و گفتم و کردم و گاهی معنی مرا باشد چنانچه خواندم یعنی خواندم را و هرگاه فعل
مقدم باشد افاده معنی مفعول کن چنانچه زرش داد و گوهرش بخشید و اسپت داد و علامت بخشید و
لطفم کرد و انعام فرمود و هرگاه این شش ضمیر متصل را بلفظ که در آخرش باشد ملحق کنند همزه مفتوحه پیش
در آرند تا اجتماع ساکنین لازم نیاید چون جامه اش و گفته اش و جامه ات و گفته ات و جامه و گفته ام
و همچنین لفظ است که برای ربط کلام است افاده حکم کند همزه مفتوحه در اول آن در آرند چون کرده او زده است

و علامت آن دال ساکن است قبل مفتوح در آخر آن داین سه قسم فعل را اخبار گویند و امر فرمودن باشد کسی را کاری چون بکن منی باز داشتن از کاری چون بکن و علامت آن میم است و راول امر و این دو قسم را انشا گویند قاعده لغت نویسی سه حرف بر یک ضمیر واحد متصل است شش - هم شین برای واحد غائب تا بر یک واحد حاضر هم بر یک واحد متکلم و سه از بر یک تنیہ و جمع ندیدیم اول بر آئینیہ و جمع غائب دوم برای تنیہ و جمع حاضر سوم بر یک تنیہ و جمع متکلم و همچنین ضمائر منفصل نر شش است سه بر یک مفرد و سه برای غیر مفرد برای مفرد غائب او و برای مفرد مخاطب تو و بر یک متکلم من و بر غیر مفرد غائب شان و برای حاضر شما و برای متکلم ما و باید دانست که شین اکثر در آخر اسما فاعله ضمیر غائب چون اسپش و علامش یعنی اسپ او و غلام او و در آخر افعال معنی او را باشد چون زوش و شش یعنی زو او را و گفت او را و همچنین تا در آخر اسما معنی تو چون اسپت و علامت یعنی اسپت و غلام تو در آخر افعال معنی ترا چنانچه میگودیت و میدهدت یعنی میگودیت ترا و میدهدت ترا در آخر اسما و افعال فاعله ضمیر متکلم دهد چون زرم و گوهرم و گفتم و کردم و گاهی معنی مرا باشد چنانچه خواندم یعنی خواندم را و هرگاه فعل مقدم باشد افاده معنی مفعول کن چنانچه زرش داد و گوهرش بخشید و اسپت داد و علامت بخشید و لطفم کرد و انعام فرمود و هرگاه این شش ضمیر متصل را بلفظ که در آخرش باشد ملحق کنند همزه مفتوحه پیش در آرند تا اجتماع ساکنین لازم نیاید چون جامه اش و گفته اش و جامه ات و گفته ات و جامه و گفته ام و همچنین لفظ است که برای ربط کلام است افاده حکم کند همزه مفتوحه در اول آن در آرند چون کرده او زده است

متاع آن نگرش و کان قاعده از لفظ عربی صیغه فارسی بر آوردن هر چند که باعتبار اصل لغت تقسیم است
 لیکن در بعضی الفاظ که شائع شده بسبب کثرت استعمال بر سامعه گران می کنند چون طلبیدن
 از طلب بمعنی جستن و فهمیدن از فهم بمعنی دانستن که میتوان گفت طلبید و می طلبید و خواهد طلبید و غیر ذلک
 و فهمید و می فهمد و خواهد فهمید و غیر آن اما در بعضی الفاظ هر چند که مرادف آنها باشد چون مستعمل و متعارف
 نیست اگر بسیارند قطعا غریب می نماید چنانچه علمیدن و سمعیدن ظرفا در مقام طبیعت از همین قسم اشتقاق
 در اسماء جامد و الفاظ مهندی نیز بکار می برند چنانچه چراغ عیدین بمعنی چراغ روشن کردن و حلین
 بمعنی رفتن و امثال هذاشاعر گوید بیت گریزاید فی السفر الیاس حدی الرحمتین و بسایر اینقدر
 بل از چه رود یریده یعنی دیر کرده امیر خسرو گوید بیت از چل چل تو کار من زار شد چل من خود می حلیم
 تو اگر می چلی چل + قاعده فرق در میان نفی بکلمه نادبی است که در اول و موصوفی واقع میشود که
 آن صفت بطریق مواطات محمول تواند شد و حال آن این چیز آن چیز نیست میشود و این در جاه
 است آید که این چیز آن چیزی تواند شد تا نفی بجا باشد چنانچه ناقص و ناخردمند و باین معنی که شخص
 عاقل و خردمند نیست و ثانی در جای که صفت محمول بمواطات تواند شد و حاصل این چیز آن چیز ندارد میشود چنانچه
 بی عقل و بی خرد یعنی آن شخص عقل و خرد ندارد پس بحسب این تحقیق لفظ نامراد و بی نوکر که در عرف عام شهرت
 تمام دارد غلط محض است مراد و نا نوکر باید گفت لیکن اگر بی نوکر این معنی که آن شخص نوکر ندارد استعمال
 کنند جائز باشد مولوی گوید بیت عاشقان از سیراد هیای خویش + با خبر گشتند از مولای خویش

از دو آراء است چنانچه آراء اولی که
 مطلب در آراء اولی است چنانچه آراء اولی که
 در مقام و حزب و این بندی است و این بندی است
 گویند که نسبت محمول جازب موضوع در محل بدون واسطه زدودنی است
 یعنی بود چنانکه گفته میشود و این عنوان محمول علی الانسانی و در غیر سیرادش بمواطات
 جهت توسط و توافق موضوع و محمول جازب موضوع و محمول
 گویند که نسبت محمول جازب موضوع و محمول جازب موضوع و محمول
 نسبت محمول جازب موضوع و محمول جازب موضوع و محمول

جانب موضوع بود
 چون در این باب
 در مال و الملك و الحکم و غیره
 استتقاق جهت بودن واسطه و حقیقت حلول است که بسیار محمول
 است آن بالذات بدون واسطه چون اسم سوز که سوز در صاحب آن است اعنی علیک و ذوال
 عام در موضوع حقیقت اضافت بین المال و صاحب آن است اعنی علیک و ذوال
 محمول در موضوع حقیقت اضافت بین المال و صاحب آن است اعنی علیک و ذوال

قاعده در کلمه مفرد فارسی الاصل حرف مشد و بیج جانیامده اگر لفظ عربی مشد الاخر در فارسی
 بعنوان فارسی مذکور شود آن را هم تخفیف باید خواند چون غم و غم و قد و قد و خود و خود و غیر ذلک مگر در بعضی
 مقام برای ضرورت شعر تشدید ظاهر کنند سعدی گوید ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} کلبیت تو آن در مکنون یکدانه ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} که سراسر سلطنت
 خانه + اما در صورت ترکیب عربی الاصل کلمه را رعایت نمودن و تشدید را ظاهر کردن
 انسب اولی است چون عوام الناس خواص الملوك ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} حواج بیت الله قاعده نصف الیه اگر بیان
 مضاف باشد آن را اضافت بیانی خوانند چون روز جمعه و رحمت اراک که جمیع بیان روز و اراک
 تفسیر تحت واقع شده و اگر مضاف مشبه به و مضاف الیه مشبه باشد آنرا انیافت شبیهی نامند چون
 نای گلو و طبل شکم و صندوق سینه یعنی گلو که همچو نای است و شکم که مانند طبل است و سینه که بسیار صندوق
 است و اگر بیج یک ازینها نباشد پس اگر بلاست ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} در میان مضاف و مضاف الیه اثبات مضاف مر
 مضاف الیه را حقیقه باشد چنانچه خانه زید و اسپ عمر و آنرا اضافت حقیقی نامند و اگر محض اعتباری
 باشد اضافت مجازی و استعاره چنانچه سر پوش و قدم فکر مثلاً که اثبات سر و قدم بر آهوش و فکر محض
 باعتبار متکلم است باین معنی که پوش و فکر را شخص صاحب سر و قدم ملاحظه نموده و این قسم در تخیلات شعر بسیار
 میباشد خاصه در اشعار متأخرین که بتازه مضمون درین زمان شهرت یافته قاعده هر گاه که در آخر سینه
 و فعل مضی خا باشد چون بصیغه حال و امر و غیر آن تصرف نمایند بکفر تا تبدیل یابد چون ساختن و ساخت
 و آمختن و آموخت و فروختن و فروخت و آمیختن و آمیخت که حال امر بسیارزد و بسازد و آموزد و بیاورد

دانشگاه است باینکه اگر در سلطنت غنی باشد ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران
 و در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران
 و در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران

یک طرف است که بزرگواران ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران
 و در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران
 و در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران ^{بالمعنی} ^{بالمعنی} در آن چیزها که از اندیشه بزرگواران

بدانکه شعر عبارت است از کلامی که متکلم بقصد شعر بر وزن بحر^۱ از بحر نوزده که در کتب قافیه^۲ و عروض^۳ شروعاً
مفضلاً مذکور است آورده بشرطیکه قافیه داشته باشد پس اگر کلام موزون بے قصد متکلم واقع شود آن
را شعر نگویند و همچنین کلام مقفی^۴ را که بر وزن بحر از بحر نباشد شعر نخوانند و اکثر اهل تحقیق بر آنند
که هر شعر را دو فقره لازم است و عبارت مقفی^۵ را که فقره دوم نداشته باشد مصراع خوانند و دو مصراع را
بیت و اگر بیت تنها باشد فرد خوانند و اگر یک بیت با دیگر منضم شود پس اگر دو مصراع بیت اول مصراع دوم
بیت ثانی هم قافیه باشد رباعی خوانند و زش^۶ نیست رباعی ابدل طلب کمال در مدرسه چند
تکمیل اصول حکمت و هندسه چند + هر فکر که جز ذکر خدا و سوسه^۷ شرمی از خدا بدار کاین و سوسه^۸ چند
اگر دو مصراع آخر دو بیت فقط مساوی باشند قطعه نامند و این را وزن معین نیست سعدی گوید
قطعه ای که می که از خزانه غیب^۹ گبر و ترسا و طیفه خور داری + دوستان را کجانی محروم + تو که با دشمنان
نظرداری + و اهل قطعه دو بیت است^{۱۰} و اکثر اراحد معین نیست و اگر با چند بیت دیگر منضم باشد باید دید اگر
مصراع اول هر بیت با مصراع ثانی هم قافیه است ثنوی گویند چنانچه ثنوی^{۱۱} الهمی غنچه امید کشائے +
گلے از روضه جاوید نمائے + بخندان از لب آن غنچه باغم + وزان گل عطر پرور کن باغم + اگر دو مصراع بیت اول
با مصراع ثانی ابیات دیگر هم قافیه باشد اگر صوف خط و خال زلف باشد غزل خوانند و این کمتر از
پنج بیت و زیاده بر پانزده نباشد و اگر در مدح و یا ذم و یا وعظ و یا حکایت و یا امثال آن باشد

[illegible][illegible]

و عشق باز نام عمر و غنچه باری زمان در بند مشربی صرف نمود همیشه لبخند عاشقانه مشکلم بود و تو لعل حسن و عشق نمودی غزل سبب با وفا افشاده و دستان خود را مودت

قصیده خوانند و این کمتر از پانزده و زیاده بر هفتاد بیت نه باشد و بعضی گویند اقل غزل سبست
 و اکثر آن بست و پنج و اقل قصیده بست پنج و اکثر آن یکصد و هفتاد اصطلاح قافیه عبارتست
 از مجموع آنچه تکرار یا بدغیر استقلال در الفاظ مختلف بحسب لفظ و معنی یا بحسب لفظ تنها یا بحسب معنی تنها
 که آن الفاظ واقع شده باشد در آخریات و حرف اصلی آخر قافیه را روی گویند و ردیف عبارتست
 از الفاظی که بعد از قافیه تا آخر شعر متحد اللفظ و المعنی بیاید خواه یک کلمه خواه زیاده پس اگر آخر دو مصرع
 در لفظ متحد باشد و در معنی مختلف چنانچه درین بیت بیت گرد و سحر تو گرد و زین هر دو چه حاصل تو
 گرد و یا در معنی متحد باشد و در لفظ مختلف چنانچه درین بیت بیت پستین لغز باید اندر برد و پست این
 بر آید از دم سرو و آنرا ردیف خوانند قافیه گویند و ردیف را قافیه لازمست و قافیه را ردیف کار
 مثلاً درین بیت بیت پناه بلندی و پستی توئی + همه ستند آنچه هستی توئی + لفظ هستی و پستی قافیه است
 و تالی ثنایه فوقانی که حرف اصلی آخر پستی و هستی است روی و لفظ توئی ردیف باید دانست که مجموع
 حروف قافیه بر قول مشهوره است چا پیش از روی و چا پس از روی آن چا که پیش از روی است
 تاسیس و خیل و روف و قید تاسیس عبارتست از الف که یک حرف کسره باشد میان او و
 روی چنانچه الف یا در و خاور و شعر التکرار آنرا در قوافی واجب نمیدانند بلکه مستحسن میمانند و
 مثل منزل را با حاصل قافیه میسازند و خیل عبارتست از آن حرف متحرک که واسطه باشد
 میان تاسیس و روی مانند و در و خاور و یا در و نزد و جمهور شعر التکرار آنرا بخصوص در قوافی واجبست

قصیده مشق نظم است و بعضی گویند
 شعر است باین اسم موسوم گردیده در لغت
 اصطلاح لفظ اصطلاح باین اتفاق نموده که
 آن لفظ اصطلاح را خود از نظم چون در باب
 نفاذ اتفاق باطل بداند و در این اصطلاح
 پس می آید نظم از آن گویند که
 و این

خود است افادت
 از نهاد انبیا
 لازمه آنست که در این
 باشد که در این
 آن منسوب گردیده است
 سوار شیند و در اشعار عربی
 از باب منسوب گردیده است
 و در این منسوب گردیده است
 و در این منسوب گردیده است
 و در این منسوب گردیده است

در این بیت

عادل با وصل قافیه میسازند و روف عبارتست از الف ساکن با قبل مفتوح و و او ساکن با قبل مضموم
 و یا ساکن با قبل مکسور که پیش از روی ملق شده باشد بی واسطه متحرک این دو نوع است یکی آنکه هیچ
 حرف واسطه نباشد چنانچه الف جهان و زمان و و او و چون و یای چنین و چون و و م آنکه حرف
 ساکن واسطه باشد چون تاخت و باخت و دوست و پوست و نخت و گنخت و این هنگام الف و و
 و یا سه مذکور را روف اصلی گویند و آن ساکن را روف زائد و رعایت تکرار روف مطلقا در قوافی
 واجبست در روف زائد حکم استقرارشست شاعر گوید بیت روف زائدشش بود ای ذوقنون + خا و
 را و سین شین فانونون + چنانچه تاخت و باخت و آرد و کار و دست و کاست و دشت و کاشت
 و تافت و یافت و راند و ماند و علی هذا القیاس قید حرف ساکن غیر روف که پیش از روی باشد بی واسطه
 و این حرف در لفظ فارسی بیش از دو ازرده یافته نشده است چنانچه شاعر گوید بیت حرف قید اندر زبان
 فارسی + وه دو بالا هست بشنوی فتی + با و خا و را و را و سین شین + غین و فا و نون و و او
 و ها و یا + چون گبر و ابر و تخت و تخت و در و سرد و رزم و بزم و دست و دشت و گشت
 و مغز و نقر و خفت و گشت و بند و پند و پوش و جوش و مهر و چهر و پیک و یک و رعایت تکرار قید
 در قوافی واجبست اما چار دیگر که بعد از روی وصل است و خروج و مزید و نائره و وصل
 عبارتست از حرفی که بروی پیوند و خواه مشهور التریب باشد چون میم دارم و کارم خواه غیر مشهور
 التریب مانند ها در لاله و پیاله و حرف وصل حکم استقرارده است ارباعی ده بود وصل فارسی گورا +
 الف و و آل و کاف و ها و یا + حرف جمع و اضافت و مصدر + حرف تصغیر در ابطل است اگر ا

۱۵ لے اختلاف حروف خیل فارسی جائز است چنانکه درین بیت میرزا مصائب شعر غریب رومی دمی ره در جیم دل چرا + میکشی بر صفحه
 هستی خط باطل چرا که در اشعار عربی رعایت حرف خیل بمجمله واجباتست برخلاف فارسی و اگر در ابیات فارسی رعایت خیل لازم دانند
 بسیار محسن بود و در شعر عربی پیدا شود ۱۲ مخ ۱۳ لبر الفخ و با کاف فارسی کافر و غار و کلاه آهنی ۱۴ بفتح جانه است فارسی
 پیام آورنده و خبر برنده ک ۱۵ بفتح جان و است خرد و گزنده و جبنده که عمرش زیاده از پنج روز نباشد در هند پیو و پیو ۱۶ که درین
 لفظ دال خیل است ۱۷ درین لفظ صارت عه خواه اصلی باشد خواه زائد ۱۸ لعه که بظاهر مرکب معلوم نمی شود بل توهم بیک لفظ گردود ۱۹

الف چون یار و نگار و آل چون کند و زند کاف چون غبارک و دلارک ه چون کرده و شمرده
 لیا چون هستی و پستی حرف جمع چون خوبان و محبوبان اصناف چون سرم و برم مصدر
 چون گفتن و گفتن حرف تصغیر چون باغچه و راغچه حرف رالبطه چون خلوت است و عشرت
 خروج حرفی است که بویل پیوند و مانند میم درین بیت بیت ماکشته آن دو لعل یاریم + ماد
 ز خونیا ن نداریم + مزید حرفیست که بخروج پیوند و مانند شین درین بیت بیت آندل که بدست
 دیر بستمش + هر چند گسست باز پیوستیمش + القصه پس بجای ادا فکنیم + چون شیشه
 بدست سنگ شکستیمش + نائره عبارت است از حرفی که بمزید پیوند خواه یکی باشد مانند شین
 درین بیت بیت دل که بدست تو سپردیمش + باز ده ای جان که نبرد ستمش خواه بیشتر مانند
 میم و شین درین بیت بیت آن دل که بدست تو سپردیمش + ایچا بدله اکنون که نبرد ستمش + و در عاقل این
 چار حرف از ضروریات است اصطلاح لفظ اول مصراع اول را صدر گویند و لفظ آخر را عروض و لفظ
 اول مصراع ثانی را مطلع و لفظ آخر را عجز و کلماتی که میان صدر و عروض و مطلع و عجز واقع شوند
 آنرا حشو گویند مثلاً درین بیت بیت خداوند بخشیده و تسکیر کریم خطا بخش و پوش پذیر + لفظ
 خداوند صدر است و لفظ و تسکیر عروض و لفظ کریم مطلع و لفظ پذیر عجز و الفاظ دیگر که میان این چهار
 الفاظ واقع اند حشو اصطلاح بیت اول قصیده و غزل را مطلع و مبدأ گویند و بیت ثانی را زب
 مطلع حسن مطلع و بیت آخر را مقطع و خاتمه خوانند و مطلع قصیده اگر مشتمل بر صف بهار و گلزار
 و سبزه باشد بهاری خوانند چنانچه بیت نو بهار آمد که افشانند چو سن یار گل چون مصال عام نزد
 بر خس بر خار گل + و اگر بر شرح حال و شکایت گردش فلک باشد حالیه گویند چنانچه بیت

<p>سرزنش باین سخن و ناخج و بی منسوب گردید و صل و آنگندن چیک در نجیب دال روی و حسن و شکران و سوزش و بدین ناره است آنگندن شش و سوزش کرباش و جز آن بدان آنگندن شش و سوزش بیای فاری و زانی محبول بر وزن سوزش سنجی و غدر و مغدرت و غدر آوردن باشد</p>	<p>دعای بدین نام بود و در کوه و دشت و در از خوف و دل و اسطوره و کوه و دشت و در و در فاری و داف شود و ناره و سوزش چون این حرف از غایت فانی که در کوه و دشت و در</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بیان حال و غیر آن بحد ممدوح یا بحد ممدوح غیر آن انتقال کنند صنعت اعراض که آنرا
استدراک و تشوینز گویند عبارتست از آنکه در کلام چیزی را که معنی کلام بی آن تمام شود
بطریق دفع شبهه یا مبالغه در وصف مدح یا ذم یا دعای غیر آن ذکر کنند و این را تشوینز گویند شاعر
گوید بیت صبا کش با و جان تازه + کشد بر خدگل غازه + که لفظ کش با و جان تازه دعاست
در حق صبا سعدی گوید بیت چنوبه خردمند فرخ نهاد + ندارد جهان تا جهان ست یاد + لفظ تا
جهان ست یاد دعاست در حق ممدوح و همچنین بیت زلفت که شکسته با و زود دل + بر دل گریزی زده
مشکل + که لفظ شکسته با و زود دل بطریق وصف زلف با و دعا در حق دل مذکور شده و از همین
قسم لفظ نام خدا درین بیت گزستان شده بزم از نکبت + چه بلا نام خدا خوش
چشمی + برای دفع چشم زخم بداندیش استعمال یافته و از همین منوال عبارت خاک بادم
در دهن درین بیت که بیت دوست را دشمن گرفتی بر فریب مدعی + خاک بادم در دهن
حاشا اگر فرزانه + برای عذر جرات گستاخی ذکر یافته و اگر محض برای رعایت وزن باشد پس
اگر ذکر آن مستلزم تکرار نشود چشم متوسط خوانند چنانچه بیت از روز روشن روت منور آمده جان
شبان تیره زلفت مدام مشک افشان + که لفظ روشن بعد روز و لفظ تیره بعد شب محض
برای رعایت وزن است و اگر مستلزم تکرار شود آنرا تشوینز خوانند چنانچه مصرع مستم
زغم عشق تو مستم مستم + که لفظ مستم ب افاده معنی مستلزم تکرار است صنعت ردایحز
عبارت است از آنکه یکی از دو لفظ مکرر یا متجانس یا مشتق یا ملحق متجانس در آخر بیتی ایراد نمایند
و لفظ دوم را صدر مصرع اول یا در حشو آن یا در عروض آن در مطلع ذکر کنند و مراد بکمر
آنت که دو کلمه متفق اللفظ و المعنی باشد و مراد بمتجانس آن است که در لفظ متفق باشد و در
مختلف و مراد بمشتق آنست که یکی را از دیگری بر آورده باشد و مراد بملحق متجانس

۱۵ بضم جیم فارسی و نون مخفف چون اوست ۱۲ یعنی یا ندارد جهان از دقتیه جهان است ۱۳ س ۱۵

نکته بدین ویدی گفتن ۱۲

آنست که اکثر الفاظ شریک باشند پس اقسام رد العجز باعتبار ضرب چار و چار شازده می شوند
امثله رد العجز من الصدر بهر چار گونه مثال رد العجز من الصدر مع التكرار بیت کار کن کار
بگذر از گفتار + کاندین روزگار آمده کار + رد العجز من الصدر مع المتجانس + بیت بانی بیت
دین سجانی + ملت و شرع را نگهبانی وانی انواع علم را زان پیش + سوی تو روی قاصی
روانی و رد العجز من الصدر مع الاشتقاق بیت لطف کن بر من ضعیف از آنکه + از تو غم نیست
بر همه الطاف + رد العجز من الصدر مع ملحق المتجانس بیت نام درگاه تو سر دنامی + بادشاخ
علو تو نامی + امثله رد العجز من الحشو كذلك رد العجز من الحشو مع التكرار بیت سخن اندر مدح
تست ملیح + گرچه اندر خور تو نیست مدح + رد العجز من الحشو مع المتجانس بیت در مقامیکه
یار ز رخسید و ریزش ابر را نباشد بار + رد العجز من الحشو مع الاشتقاق بیت کار لطف تو
نیست جز اسعاف + تو با ضعاف تمیکنی الطاف و رد العجز من الحشو مع ملحق المتجانس بیت
پهر پر شده پرویز نیست خون افشان + که قطره اش سرسری و تاج پرویز است + مثله رد العجز
من العروض كذلك رد العجز من العروض مع التكرار بیت سانی حدیث سر و گل دلاله میرود
این بحث باثلثه غساله سیرود + رد العجز من العروض مع المتجانس بیت کنون که می دمد
از بوستان نسیم بهشت + نه عارف است که نسیم خرید و نقد بهشت + رد العجز من العروض مع
الاشتقاق بیت تانگه غمت در دل ویرانه مقیم است + پیوسته مرا گنج خرابیات مقام است +
رد العجز من العروض مع ملحق المتجانس بیت کنون که برف گل جام باده صاف است +
بصدر هزار زبان بلبلش در اوصاف است + امثله رد العجز من المطلع كذلك رد العجز من المطلع
مع التكرار بیت بهیسی بنگر که بشد کار ز دستم + مستم صنما ز منی اخلاص تو مستم + رد العجز من المطلع
مطلع است ۱۲ عجز است مع التكرار ۱۲

در این است متقی در معنی مختلف ۱۲
بانی که صدر است در لفظ متقی است
نام پدرش که در آخر و کونین
دانی است متقی در معنی مختلف ۱۲
بانی که صدر است در لفظ متقی است
نام پدرش که در آخر و کونین

در این است متقی در معنی مختلف ۱۲
بانی که صدر است در لفظ متقی است
نام پدرش که در آخر و کونین
دانی است متقی در معنی مختلف ۱۲
بانی که صدر است در لفظ متقی است
نام پدرش که در آخر و کونین

سراج الفات ۱۲ که سیرپاله شراب که بوقت صبح نوشند و آن شوینده غمها و دشوینده کثالت بدن و مزلی که درت بفریان باشد از کشف و دار و موبد ۱۲ غ

باشد و این را الف و نشر معکوس ترتیب بخوانند چنانچه بیت آن دهن ذلف و فایم + راست
 بگویم الف و لام و میم + سوم آنکه در هم برهم باشد و این را الف و نشر مختلط ترتیب گویند چنانچه
 بیت افرختن و سوختن و جامه دریلن + پروانه ز من شمع ز من گل ز من آموخت صنعت
 ایراد المثل عبارت است از آنکه در کلام چیزی را بطریق مثل ذکر کنند اگر آن مثل مشهور یا
 ارسال المثل گویند بیت حافظ از یاد خزان در چین دهر مرغ + فکر معقول بفرما گل بخار کجاست
 و اگر مشهور نباشد ضرب المثل گویند چنانچه بیت گفت گفت تو زبان سوزن است + از دل من تا دل
 تو روزن است صنعت تشبیه عبارت است از آنکه چیزی را شریک چیز گردانند در معنی که آن معنی
 را باین چیز ثانی زیادت اختصاص باشد و مقصود بیان اشتراک آن دو چیز در آن معنی باشد خواه ب
 نفس الامر خواه بطریق ادعا و ادراچها چیز لازم است اول چیزی که او را مانند گردانند و آنرا مشبه
 بفتح بای مشد گویند دوم چیزی که با او مانند گردانند و آنرا مشبه به گویند سوم معنی که آن دو چیز
 در آن معنی شریک باشند آنرا وجه تشبیه گویند چهارم لفظی که دلالت کند بر تشبیه آنرا اداه تشبیه گویند چنانچه
 مثل و چون و چو و مانند آن و این هر چهار امر را ارکان تشبیه گویند مثلاً درین ترکیب مصرع
 ای رخت همچو آفتاب منیر رخ مشبه است و آفتاب مشبه به و برقی و لمعان که رخ را با آفتاب
 بملاحظه آن تشبیه داده وجه شبه و لفظ همچو اداه تشبیه پس اگر وجه شبه در کلام مذکور نشود آنرا
 تشبیه محمل گویند چنانچه در مثال مذکور بر تقدیر اضافه آفتاب بجانب منیر را در صورت فلک اضافه
 وجه شبه منیر خواهد بود بلکه لا یخفی و اگر مذکور نشود تشبیه مفصل خوانند چنانچه درین بیت
 میان لاغر تو بی نشان چو اسم و فیا + دهان تنگ تو نایاب همچو کام جهان + و نیز اگر حرف تشبیه
 مذکور نشود تشبیه مرسل گویند چنانچه بیت خواهم شدن به بستان چون غنچه بادل تنگ

۱۰ در صورت فراء داد تشبیه محمل آفتاب موصوف صفت است و موصوف مع الصفة تشبیه است و آنکه بے اضافه
 خوانند تشبیه مفصل دانند نفس آفتاب را بنیر لحاظ لفظ منیر شبهه به انگارند و همین لفظ منیر را وجه شبه سازند ۱۱ عبد الصمد
 منتم مطبع رزاقی ۱۲ ۱۳ حرف تشبیه ۱۴

و انجا بنیگنای پیراهنی دیدن + و اگر ندکور نشود تشبیه مؤکد خوانند چنانچه بیت یک شب داشت
 پاس دلم زلف هندویت + با آنکه هندوان همه باشند پاسبان + یعنی زلف تو که همچو هندوست
 صنعت التفات عبارت است از آنکه از ذات واحد به یک از طرق ثلثه که غیبت خطاب
 و تکلم باشد تعبیر نموده بطریق دیگر عدول کنند بشرطیکه معبر به شخص واحد باشد و این شش قسم است
 عدول از غیبت بخطاب چنانچه عرفی از حضرت شاه مرتضی علی کرم الله وجهه غیبت تعبیر نموده
 بیت عزم او گر باغبان دیر گردد و نیست + گرشود چون آفتاب اندر جهان سیار گل بخطاب
 عدول میکند غیبت ای که از اندیشه عقل صلاح اندیش تو + بر نفس بند دره غمازی اسرار گل
 و از غیبت بتکلم چنانچه انوری گوید غیبت بنده امشب با جمال الدین خطیب + او بر آید
 و ملک چون خورشید و تیر + تا با کنون خیز و میزی داسم + ز آنکه در عشرت نباشد رو گزیر +
 و از تکلم بغیبت چنانچه نیکو ورنه فرود است ما و دامنیت + کای مسلمانان ازین کافر نفیر +
 انوری این خرد گیهامیکند + تو بزرگی کن برو خورده گیر + و از تکلم بخطاب چنانچه بیت قصه مهر و وفا بانو
 نیارم گفتن + کاین حکایت چو نهایت نریدر اول + عرفی افسانه مخوان نوبت شعر دگرست + گوشه
 چشم نمودند گنگ است محل + و از خطاب بتکلم چنانچه بیت عرفی آغاز گریه کن شاید کاین که جان نذر خراب شود
 شیشه آسمان بدست تو نیست + گز بستم جهان خراب شود + و از خطاب بغیبت چنانچه بیت بدیده
 سوی تومی آیم ای حور + برویت گرفتد نور علی نور + بماه عارش آن سبب سیمین + حبابی خاسته
 از عین کافور + و صاحب نزمه الصنائع چون از اشتراط قید اخیر که معبر بحض واحد باشد در
 تعریف التفات غافل شده هر شش قسم را موافق فهمیدگی خود امثله ترتیب داده که هیچ یک
 از ان از التفات بوعی ندارد چنانچه از دیدن آن مقام واضح میشود و وقوع این قسم خطای صریح
 که هیچ گونه محل صحت ندارد از ان مرد عزیز خیلے بعیدی نماید صنعت مبالغه عبارت است

<p>کلامی که بران گفته اند علامان ۱۲ عدول ۱۳ غیبت ۱۴ علامان ۱۲ عدول ۱۳ غیبت ۱۴ علامان ۱۲ عدول ۱۳ غیبت ۱۴</p>	<p>علامان ۱۲ عدول ۱۳ غیبت ۱۴ علامان ۱۲ عدول ۱۳ غیبت ۱۴ علامان ۱۲ عدول ۱۳ غیبت ۱۴</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بیت بیاض عارض شود و سواد طرّه بر خیم؛ بسان غره روزست طالع از شب بر خیم که بر وزن
 بیت اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل مارا از بحر مفایلین مفایلین مفایلین
 می تواند خواند و هم بر وزن نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند از بحر مفایلین فعلاتن مفایلین
 فعلاتن می توان شمر **صنعت سیاقه الاعداد عبارت است** از آنکه متکلم در شعر عایت
 اسامی اعداد نماید چنانچه بیت یگان که دو کون و سه روح و چار طباع؛ چون پنج حوش
 ارکان متابع اند او را؛ اگر ز هفت زمین سوی بهشت خلد آید ز نه پشمرده کون خبر دهند او را
صنعت منشاری عبارت است از کلامیکه در نوشتن دندان آره پیدا میکند چون بیت
 شب مهبت بت میکش ست شیشه پیش + شسته پیش معنی بچنگ چنگ به پیش
صورت آره ششبتیک ششیش پیش شش پیش معنی بچنگ چنگ پیش
صنعت موصل عبارت است از کلامی که حروف آن را پیوسته توان نوشت اگر تمام حروف را پیوسته توان نوشت
 موصل تام گویند چنانچه بیت من جبینی سمن تنه صنها + لیک خستی لبهم غم تن ما مجبینی منتی صنها
 لیک خستی لبهم غم تن ما می توان نوشت و اگر دو یا سه یا چهار یا زیاده را پیوسته توان
 نوشت موصل الحرفین و موصل الثلثه و موصل الاربعه گویند چنانچه شاعر درین قطعه در هر بیت یک
 صفت را موصل الحفست کار فرموده علی هذا القیاس؛ قطعه چون من کاست گوی شب فرقت تو
 مه نو که باشد بدین گونه لاغر خط خضر حدیث مشک تبت + منت سیم و عمل لبست تنگ شکر
 بخت لغیم مقیم محبت + بهشت فخلد نصیب محقر + ملها مسی بگفتن فصیحی + بطلعت صبحی بگیسو غیر
صنعت مقطع عبارت است از کلامی که تمام حروف او را جدا توان نوشت چنانچه بیت ایدل آزار
 این بیت معروف است و موصل الحرفین است
 این بیت معروف است و موصل الحرفین است

بیت بیاض عارض شود و سواد طرّه بر خیم؛ بسان غره روزست طالع از شب بر خیم که بر وزن
 بیت اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل مارا از بحر مفایلین مفایلین مفایلین
 می تواند خواند و هم بر وزن نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند از بحر مفایلین فعلاتن مفایلین
 فعلاتن می توان شمر **صنعت سیاقه الاعداد عبارت است** از آنکه متکلم در شعر عایت
 اسامی اعداد نماید چنانچه بیت یگان که دو کون و سه روح و چار طباع؛ چون پنج حوش
 ارکان متابع اند او را؛ اگر ز هفت زمین سوی بهشت خلد آید ز نه پشمرده کون خبر دهند او را
صنعت منشاری عبارت است از کلامیکه در نوشتن دندان آره پیدا میکند چون بیت
 شب مهبت بت میکش ست شیشه پیش + شسته پیش معنی بچنگ چنگ به پیش
صورت آره ششبتیک ششیش پیش شش پیش معنی بچنگ چنگ پیش
صنعت موصل عبارت است از کلامی که حروف آن را پیوسته توان نوشت اگر تمام حروف را پیوسته توان نوشت
 موصل تام گویند چنانچه بیت من جبینی سمن تنه صنها + لیک خستی لبهم غم تن ما مجبینی منتی صنها
 لیک خستی لبهم غم تن ما می توان نوشت و اگر دو یا سه یا چهار یا زیاده را پیوسته توان
 نوشت موصل الحرفین و موصل الثلثه و موصل الاربعه گویند چنانچه شاعر درین قطعه در هر بیت یک
 صفت را موصل الحفست کار فرموده علی هذا القیاس؛ قطعه چون من کاست گوی شب فرقت تو
 مه نو که باشد بدین گونه لاغر خط خضر حدیث مشک تبت + منت سیم و عمل لبست تنگ شکر
 بخت لغیم مقیم محبت + بهشت فخلد نصیب محقر + ملها مسی بگفتن فصیحی + بطلعت صبحی بگیسو غیر
صنعت مقطع عبارت است از کلامی که تمام حروف او را جدا توان نوشت چنانچه بیت ایدل آزار

بیت بیاض عارض شود و سواد طرّه بر خیم؛ بسان غره روزست طالع از شب بر خیم که بر وزن
 بیت اگر آن ترک شیرازی بدست آورد دل مارا از بحر مفایلین مفایلین مفایلین
 می تواند خواند و هم بر وزن نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند از بحر مفایلین فعلاتن مفایلین
 فعلاتن می توان شمر **صنعت سیاقه الاعداد عبارت است** از آنکه متکلم در شعر عایت
 اسامی اعداد نماید چنانچه بیت یگان که دو کون و سه روح و چار طباع؛ چون پنج حوش
 ارکان متابع اند او را؛ اگر ز هفت زمین سوی بهشت خلد آید ز نه پشمرده کون خبر دهند او را
صنعت منشاری عبارت است از کلامیکه در نوشتن دندان آره پیدا میکند چون بیت
 شب مهبت بت میکش ست شیشه پیش + شسته پیش معنی بچنگ چنگ به پیش
صورت آره ششبتیک ششیش پیش شش پیش معنی بچنگ چنگ پیش
صنعت موصل عبارت است از کلامی که حروف آن را پیوسته توان نوشت اگر تمام حروف را پیوسته توان نوشت
 موصل تام گویند چنانچه بیت من جبینی سمن تنه صنها + لیک خستی لبهم غم تن ما مجبینی منتی صنها
 لیک خستی لبهم غم تن ما می توان نوشت و اگر دو یا سه یا چهار یا زیاده را پیوسته توان
 نوشت موصل الحرفین و موصل الثلثه و موصل الاربعه گویند چنانچه شاعر درین قطعه در هر بیت یک
 صفت را موصل الحفست کار فرموده علی هذا القیاس؛ قطعه چون من کاست گوی شب فرقت تو
 مه نو که باشد بدین گونه لاغر خط خضر حدیث مشک تبت + منت سیم و عمل لبست تنگ شکر
 بخت لغیم مقیم محبت + بهشت فخلد نصیب محقر + ملها مسی بگفتن فصیحی + بطلعت صبحی بگیسو غیر
صنعت مقطع عبارت است از کلامی که تمام حروف او را جدا توان نوشت چنانچه بیت ایدل آزار

روی آن دل دارد و داری و آزاری و آزار صنعت خیف عبارت است از کلامی که حروف
یک کلمه منقوطه باشند و حروف یک کلمه غیر منقوطه چنانچه بیت تخت علی تخت مهندس ^{حشمت مرفح}
جست مود ^{صنعت} رقطا عبارت است از کلامیکه یک حرف او منقوطه باشد و یک حرف او
غیر منقوطه چنانچه بیت از اثر بوی کش طبع تو + باد صبا نافه لبان کشاد ^{صنعت} معجم که آنرا منقوطه
نیز گویند عبارت است از کلامی که همه حروف او نقطه دارد و این صنعت از همه مشکل تر و دشوار تر است
چنانچه بیت زیبی پشت حبشی زین زین + بخت تختی تخت حبشی پیش بین ^{صنعت} مهمل که آنرا
غیر منقوطه و مجرد نیز گویند عبارت است از کلامی که هیچ حرف او نقطه نداشته باشد چنانچه قطعه
عما و عالم و عادل سوار ساعد ملک + اساس طارم اسلام سرور عالم + ملک عاود و عطار و
عادم و مهر عطا + سماک رخ اسد حمله و بلال علم + کلام او همه سحر حلال در همه حال + مراد او همه
اعطای ملک در هر دم + صنعت فوقانیه عبارت است از کلامی که هیچ حرفش نقطه پائین
ندارد چنانچه مؤلف گوید رباعی دل مومن که عرش حرمین است + هر که دست آورد مسلمان است +
و آنکه زو خلق منتفع نشود + گا و خردان که شکل انسان است ^{صنعت} حتمانیه عبارت است
از کلامیکه هیچ حرفی از حروفش نقطه بالا ندارد چنانچه رباعی دل آرام در برد آرام جوی + دو دیده
پے دید او سوبه سوے + بهار طرب دید دلبر بود پے دید او دیده در سر بود ^{صنعت} قطع
الحروف عبارت است از کلامی که متکلم بعضی از حروف بقصد در و دخل نکرده باشد
پس باعتبار آن حروف اگر الف باشد مقطوع الالف و اگر با باشد مقطوع الباء و غیر ذلک گویند
و مشکل تر اینها مقطوع الالف چنانچه رباعی همه بر لون می بود چشم چشم بر صوت نی بود
گو شمع + نه بجد من است وصل حبیب + لیک در جست و جوی میگو شمع ^{صنعت} بختیسی عبارت است

لغات ۱۲ خیانت انکسالات مع در لغت گوشتن این باشد ۱۲

صنعت و آزار صنعت خیف عبارت است از کلامی که حروف یک کلمه منقوطه باشند و حروف یک کلمه غیر منقوطه چنانچه بیت تخت علی تخت مهندس حشمت مرفح جست مود رقطا عبارت است از کلامیکه یک حرف او منقوطه باشد و یک حرف او غیر منقوطه چنانچه بیت از اثر بوی کش طبع تو باد صبا نافه لبان کشاد صنعت معجم که آنرا منقوطه نیز گویند عبارت است از کلامی که همه حروف او نقطه دارد و این صنعت از همه مشکل تر و دشوار تر است چنانچه بیت زیبی پشت حبشی زین زین بخت تختی تخت حبشی پیش بین صنعت مهمل که آنرا غیر منقوطه و مجرد نیز گویند عبارت است از کلامی که هیچ حرف او نقطه نداشته باشد چنانچه قطعه عما و عالم و عادل سوار ساعد ملک اساس طارم اسلام سرور عالم ملک عاود و عطار و عادم و مهر عطا سماک رخ اسد حمله و بلال علم کلام او همه سحر حلال در همه حال مراد او همه اعطای ملک در هر دم صنعت فوقانیه عبارت است از کلامی که هیچ حرفش نقطه پائین ندارد چنانچه مؤلف گوید رباعی دل مومن که عرش حرمین است هر که دست آورد مسلمان است و آنکه زو خلق منتفع نشود گا و خردان که شکل انسان است صنعت حتمانیه عبارت است از کلامی که هیچ حرفی از حروفش نقطه بالا ندارد چنانچه رباعی دل آرام در برد آرام جوی دو دیده پے دید او سوبه سوے بهار طرب دید دلبر بود پے دید او دیده در سر بود صنعت قطع الحروف عبارت است از کلامی که متکلم بعضی از حروف بقصد در و دخل نکرده باشد پس باعتبار آن حروف اگر الف باشد مقطوع الالف و اگر با باشد مقطوع الباء و غیر ذلک گویند و مشکل تر اینها مقطوع الالف چنانچه رباعی همه بر لون می بود چشم چشم بر صوت نی بود گو شمع نه بجد من است وصل حبیب لیک در جست و جوی میگو شمع صنعت بختیسی عبارت است

از کلامیکه اور البسه زبان باید خواند علی منک جنین جوهری باکی فارسی منک جنین جوهری باکی هندی
 که عالمی رفته به هند فارس منی خود هندی منی خود بزرگ صنعت قلب السان

عبارتست از کلامیکه چون از آخرش باول بیارند بزبان دیگر مقید معنی حاصل یا بیت بان یار ماه روز

در خانه اندر آید یار داری بیار که قلب عربی نماید و اذارد پناه خرد و هم راسه + دای

صنعت مبادله را این عبارت است از کلامیکه میان دولتها و دولت دیگران مبادله می نماید

از عقل بحسب نعل عجب کرده که تابوده با توده ز پیش و نشان نمی ماند نیل از نیل مثل سعدی بویای ریدم بر سر

باز تا توانی کاری کنی باری بگیر و همه عمر در تسادی باد و بادی شاد مسعت لطم و سر غبار است از غلامیله او به

و شرمیتوان خواند چنانچه مجلس سامی عزیز برادر مخدوم بنده پرورتاج الدول سید الاکابر و افاضی امالی

بفضل رب الغر، همواره باد خوب صفا صفت اسع سفین عبارت است از کلامیله رسولان اویب

چنانچه رباعی ای دیده رخ نگار دیدن حطرت + ایدل سر این رسته سیدن طهرت + هان بی رخ

دگر ز نهارد لازم چشیدن خطرست + بدانکه اول اسامی تر مر جریست که وزن سحر دارد پس اسم آن را بنویسند

باشد سوم عاری که هیچ کس از وزن و قافیه نداشته باشد و دیگر اقسام صنایع لفظی از ستم است و منقطع است

در مسیح و اعتقاد در و التزام مالا یلزم و غیر ذلک بسیارست لیکن این فایده معتد به باد می آید و اما بود بنا بر آن که آنها را

ایمیر خسرو قدس سره در سالک ثالث رسائل الاعجاز که با عیاز خسروی شهرت دارد همبر السعیاب نموده و در

نامه طویل الذیل نوشته من را در اطلاع علیها فلیترجم باید داشت کلمه فی معنی عظمی که موضوع بر آن می

اگر جز اولالت کند بر جزر معنی آنرا مکتب اند چنانچه تیر انداز واسپ زید و اگر دلالت نکند بر جزر معنی آنرا

خوانند و اصل او دو حرف است اول متحرک دوم ساکن مانند آتش و آب و مفرد یا قسماً ندارد و الا از چیزی بدو

پنجاهم در ویران و چاه این را حرف نامند و اگر صلاحیت دارد پس از کزلی از شش شش که با همی و سلفی

[illegible][illegible]

کتابچه در بیان زراعت

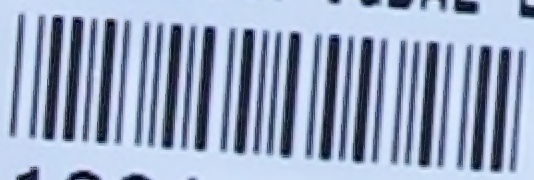
در معنی آن ملحوظ باشد فعل گویند چنانچه گفت یعنی در زمانه گذشته و میگوید یعنی بزمان حال خواهد گفت یعنی در زمان
آینده و اگر ملحوظ نباشد اسم پس اگر در آخر آن لفظ دن یا تن بنون زائد باشد مصدر خوانند چون کردن و رفتن گفتن
و اقسام فعل ماضی مستقبل و حال امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول غیره از اشتقاق کنند و الا جامد و باید دید که اسم
جامد یا معنی واحد دارد و یا معنی متعدد بر تقدیر اول اگر آن معنی معین است علم خوانند چنانچه سرود گل نام شخصی است
و اگر غیر معین است اسم جنس گویند چنانچه شیر و پلنگ و خشت سنگ بر تقدیر ثانی اگر آن لفظ موضوع برای اسمیه است
مشترک گویند چنانچه رز یعنی انگور و رنگ لباس یا زمینی میوه و درگاه و اگر موضوع برای اسمیه نیست بلکه برای یک
معنی است و در معنی دیگر استعمال میکنند پس اگر معنی اول موضوع مترادف باشد منقول گویند چنانچه نماز که در اصل بمعنی عمر
و انکسار است و در شرع برابر کان مخصوصه اطلاق کنند و اگر معنی موضوع متروک نباشد پس اگر علقه مشابهت ظرفیت حکایت
و جزئیت و غیر آن در میان معنیین ملحوظ است باعتبار معنی اول حقیقت خوانند و باعتبار معنی ثانی مجاز چنانکه خبر که در اصل
حیوان نامی است بعلاقه مشابهت که حماقت باشد بزم گویا اطلاق کنند و اگر علقه ملحوظ نباشد محل خوانند و مرکب دوم
تمام و غیر تمام آنرا گویند که سکوت بران صحیح باشد چنانچه فلان استاد است و غیر تمام آنکه سکوت بران صحیح نباشد چون استاد
اول معنی مرکب تمام اگر احتمال صدق کذب دارد آنرا اخبار و جمله گویند پس اگر خبر اول را جمله اسم باشد خبر اول مبتدا
و ثانی را خبر گویند و اگر خبر اول فعل باشد فاعل خوانند و اگر احتمال صدق کذب ندارد آنرا انشا گویند پس اگر مقصود
از انشا طلب فعل یا طلب ترک فعل بنفس صغیه باشد باید دید که اگر بطریق استقلال بود امر و نهی گویند چنانچه گفتن خواه
بنده را که فلان کار کن و فلان کار مکن و اگر بطریق مسایات باشد تعد طلب گویند چنانچه گفتن توفیق را که برای من کتاب بنویس
و درنگ مکن و اگر بطریق موضوع باشد دعا و التماس سوال خوانند چنانچه الهی بخش عذاب مکن و اگر بنفس صغیه بود
تنبيه گویند و آن شرط نمایی و تزجی نداء استقام دهم و تعجب مدح و ذم و غیر آنهاست و ثانی یعنی مرکب غیر تمام اگر خبر ثانی
از قید اول باشد مرکب تقیدی خوانند و مرکب تقیدی اگر موضوع و صفت باشد مرکب توصیفی نامند چنانچه مرد بزرگ و غلام
زیرک و اگر مضاف و مضاف الیه بود مرکب اضافی نامند چنانچه خانه زید و اسپ عمر و اگر خبر و ثانی قید اول
نباشد مرکب امتزاجی و غیر تقیدی چنانچه در خانه و بر بام نظم شدنی تفریح طبع دوستان + نسخه دلکش تراصد ستون
جامع صد گونه فیض نال + نسخه مقبول دستور العمل + نی غلط هم مضامین بلند + کردم اندر قید لفظ لوح چند + شمار مخمر
خوش انگاشتم + خود غلط بود آنچه من نباید شستم + این عمل کامروزشایان نیست + روز خوشرفت جان من پیش تو خواباده
فاطمه مست در وقت + وقت فرمت دریغ از دست رفتن محبت سخن بسیار شو خواب غفلت تابکی بسیار شو فقط تمت

مخلصه شاعر

[illegible]



ALLAMA IQBAL LIBRARY



1991



**ALLAMA
IQBAL LIBRARY**
UNIVERSITY OF KASHMIR
**HELP TO KEEP THIS BOOK
FRESH AND CLEAN.**